

## آغاز روستانشینی:

### مقایسه‌ای بین ساختار معماری روستاهای آغازین

#### در خاور نزدیک و آمریکای مرکزی\*

نوشته کنت فلنری

ترجمه کامیار عبدی

#### مقدمه

روستا یکی از متداول‌ترین استقرارگاه‌های جهان است. اما به نظر می‌رسد که حدود دو میلیون سال طول کشید تا انسان به روستانشینی روی آورد. از قرار معلوم جوامع شکارگر و گردآورنده در اروپا در اواخر دوره پله ایستوسن نخستین مردمی بودند که به یکجانشینی روی آوردند. اما مدارک باستان شناختی درباره این دوره چندان روشن نیست و به نظر می‌رسد که این حرکت به سوی یکجانشینی در انتهای عصر یخبندان وورم (Wurm) متوقف شده است. مدتی بعد، در پایان دوره پله ایستوسن و از قرار معلوم بدون هیچ ارتباطی با حرکتی که در اروپا آغاز شده بود، روستاها در گوشه و کنار جهان ظاهر شدند. در حدود ۷۵۰۰ ق م در خاور نزدیک، ۲۵۰۰ ق م در کوه‌های آندو ۱۵۰۰ ق م در آمریکای مرکزی روستاها به فراوانی به چشم می‌خورد. علاوه بر این، ساختار معماری آنها نیز رو به تنوع گذاشته بود. در برخی روستاها خانه‌ها از چینه ساخته شده بودند و در بعضی از گل یا خشت. روستاهایی نیز بودند که خانه‌هایشان از سنگ ساخته شده بودند، بعضی با ملات و بعضی بدون ملات.

آغاز روستانشینی مطالعه‌ای مقایسه‌ای می‌طلبد. انسان‌شناسان پیرو مکتب تطوری‌گرایی چند راستا (multilinear)

(evolutionism) که در دهه‌های اخیر نظریات جدیدی را در انسان‌شناسی مطرح کرده‌اند از امکانات بالقوه این چنین مطالعه‌ای غافل نبوده‌اند.<sup>۱</sup> همزمانی روستاهای آغازین و انقلاب نوسنگی توجه این گروه از انسان‌شناسان را جلب کرد و آنان را به این بازسازی رهنمون کرد که «همین که کشاورزی به انسان این فرصت را داد که از جستجوی بی‌پایانش به دنبال خوراک فراغت حاصل کند، او توانست از خانه به دوشی دست کشیده و روستانشینی اختیار کند و به سفالگری، نساجی و دیگر فعالیت‌های زندگی یکجانشینی بپردازد.»

کشفیات باستان شناختی در دهه‌های اخیر بازسازی پیش‌گفته را دچار مشکل کرده‌اند. در خاور نزدیک استقرارگاه‌هایی کشف شدند که قدمتشان به حدود ۸۰۰۰ ق م می‌رسد، اما در آنها از جانوران یا گیاهانی که نشانه‌ای از اهلی شدن نمایان سازد، اثری نیست.<sup>۲</sup> در آمریکای مرکزی اقوام پیش از تاریخی شناسایی شدند که در حدود ۵۰۰۰ ق م چهار پنج نوع گیاه می‌کاشتند، اما هنوز کوچ نشین بودند و علی‌رغم افزایش فراوان انواع گیاهانی که می‌کاشتند تا ۲۵۰۰ سال پس از آن همچنان به کوچ‌نشینی ادامه دادند.<sup>۳</sup>

رفته‌رفته بر باستان‌شناسان و انسان‌شناسان پیرو مکتب تطوری‌گرایی آشکار شد که کشاورزی و روستانشینی روندی

تطوری چندراستا را تشکیل نمی‌دهند؛ احتمالاً این دو فرایند در قسمتهای مختلف جهان به دلایلی چنان متفاوت آغاز شده و طی روندهایی چنان مختلف پا گرفته است که ارائه مدلی واحد برای توضیح آنها در سطح جهان احتمالاً غیرممکن است.<sup>۴</sup> چشمان محققان امروزی چنان به پیگیری قانونمندیهای «میان-فرهنگی» خو گرفته است که سه متغیر مستقل را با یکدیگر اشتباه می‌گیرند. این سه متغیر عبارتند از: کشاورزی (که ضرورتاً به یکجانشینی یا روستانشینی نیازی ندارد)؛ یکجانشینی (که ضرورتاً با کشاورزی توأم نیست و حتماً نباید به صورت روستانشینی باشد) و روستانشینی (که لازم نیست با کشاورزی توأم باشد و حتماً نباید به صورت یکجانشینی در تمام طول سال باشد).

مشکلاتی که در بالا به آنها اشاره شد آن قدر اساسی است که مرا از ارائه مدلی فراگیر در مورد چگونگی آغاز روستانشینی در سطح جهان برحذر می‌دارد. بنابراین، به جای این کار، در این مقاله به مقایسه دو منطقه جغرافیایی - خاور نزدیک و آمریکای مرکزی - با یکدیگر بسنده می‌کنم. تأکید من بر استقرارگاههای دائمی است که در این دو منطقه ظاهر شدند و به صدها نوع روستای مختلف که در دیگر نقاط جهان وجود داشتند کاری ندارم. مدل پیشنهادی من برای توضیح این روند باستان‌شناختی از نظریه کلارک<sup>۵</sup> الهام گرفته که فرهنگ را سیستمی تلقی می‌کند که با گذشت زمان از شکلی به شکل دیگر در می‌آید. سلسله این شکلها خط سیر (trajectory) سیستم خوانده می‌شود. خط سیر سیستم با تاریخ سیستم ارتباط دارد و تحت تأثیر محیط پیرامون سیستم - چه محیط فیزیکی و چه فرهنگی - است که هر دو با سیستم در حال برهم کنش‌اند. من بر این عقیده‌ام که فرهنگهای خاور نزدیک و آمریکای مرکزی از نقاط متفاوتی کار خود را آغاز کردند و خط سیر نسبتاً مختلفی را طی کردند تا به روستانشینی برسند. این حقیقت که این دو فرهنگ از مسیرهای مختلف به یک پایان یکسان - روستا - رسیدند می‌تواند حاکی از آن باشد که روستا به عنوان یک نوع استقرارگاه در انطباق انسان با محیط زیستش اهمیت داشته است.<sup>۶</sup>

### تفاوت در پیشینه سیستمهای فرهنگی

نظریه‌ای که کلارک مطرح کرده حاکی از آن است که شکل فعلی

فرهنگ تا حدودی از شکلهای پیشین آن ناشی است. به عبارت دیگر، اگر ما به دوره پیش از کشاورزی و یکجانشینی در خاور نزدیک و آمریکای مرکزی باز گردیم شاید بتوانیم تفاوتهایی را در الگوی استقراری رویت کنیم. این تفاوتها به ما کمک می‌کنند فرقهایی را که بعداً بین دو منطقه پدید آمدند، توضیح دهیم. تفاوتهایی را که من در ادامه ذکر خواهم کرد باید فرضی به حساب آورد، چرا که آنها براساس داده‌های باستان‌شناختی هستند که می‌توان آنها را به صورتی دیگر نیز تفسیر کرد. این تفاوتها بیشتر بر فرق عمده بین نقش شکار سم‌داران بزرگ در این دو منطقه است.

خاور نزدیک در نیمه دوم عصر «گردآوری خوراک» (حدود ۲۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ ق م) شاهد شکار گسترده و ماهرانه جانوران وحشی گله‌ای چون بز، گوسفند، غزال، گورخر، آهو و گاو وحشی با به کارگیری وسایل شکار چند قسمته، چون تیر و کمان بود. علاوه بر این، مردم غیر از گردآوری نرم‌تنان مختلف، به شکار و جمع‌آوری حلزونهای خشکیزی، ماهی، خرچنگ، لاک‌پشت، کبک و احتمالاً میوه و بونشنهای خودرو نیز دست می‌زدند (گرچه بقایای آخری را هنوز به دست نیاورده‌ایم). فرانک هل و من<sup>۷</sup> بر این عقیده‌ایم که مدارک باستان‌شناختی مربوط به کوههای زاگرس در ایران حاکی از آن است که رایج‌ترین نوع استقرارگاه «پایگاه مرکزی» (base camp) با احتمالاً ۱۵ تا ۴۰ نفر جمعیت بود. از این پایگاه دسته‌های شکارگر متشکل از ۳ تا ۸ مرد هر از چند گاه یکبار به «ایستگاههای موقتی» (transitory stations) - نقاطی که از نظر شکار پر بار بودند - می‌رفتند و از آنجا چرندگان را تعقیب و شکار می‌کردند. این نوع شکار ۹۹٪ گوشت مورد نیاز آنان را تأمین می‌کرد. شکار چیان گاهی در «ایستگاههای قصابی» (butchering stations) موقتی شکار را به تکه‌های کوچکتر تقسیم می‌کردند که حملش از آنجا به پایگاه مرکزی آسان‌تر بود. بینفورد و بینفورد<sup>۸</sup> حدس می‌زنند که در درونبوم (inland) سوریه الگویی مشابه جریان داشته و «پایگاههای شکار» (hunting camp) مردان و «کارگاههای موقتی» (temporary work camps) زنان برای گردآوری و تهیه مواد غذایی گیاهی همگی در فواصلی از پایگاه مرکزی برپا می‌شدند.

این چنین الگویی می‌تواند در مورد دسته‌های شکارگر در

مناطق مملو از گله‌های سم‌داران متداول باشد، در مطالعه‌ای مقایسه‌ای، ویلمسن<sup>۱</sup> به این نتیجه رسیده که قبیله‌ی از این دست می‌تواند از «تعداد لازم مرد شکارگر (معمولاً ۶ تا ۸ نفر)» تشکیل شود که هر کدام ۱ تا ۳ زن بالغ (و بچه) دارند که به گردآوری گیاهان مشغولند. مطالعات مردم‌نگاری حاکی از آن است که قبیله‌های شکارگر و گردآورنده‌ی ارض قدیم زمانی که منابع غذایی فراوانند، موقتاً با قبایل همجوار در یک جا جمع می‌شوند. لی و دیور<sup>۱۰</sup> تأکید دارند که همایش در این قبیل پایگاه‌های بزرگ و مرکزی براساس مراتب خانوادگی نیست، بلکه اعضای قبایل مختلف از جنس و سنین مختلف دائماً در حال رفت و آمدند. اندازه پایگاه بیشتر به امکانات آب، شکار، و گیاهان خودرو بستگی دارد تا به قوانین استقرار. در این قبیل جوامع مفاهیمی چون اصل و نسب و قلمرو زیاد رواج ندارد و تقسیم کار بیشتر براساس جنس است تا خانواده. بنا به گفته‌ی ویلمسن، الگویی این چنینی احتمالاً در زیست محیط‌هایی رایج است که منابع غذایی متحرک یا به طور نامساوی در گوشه و کنار زیست محیط پراکنده‌اند.

از آن سو، مک‌نیش<sup>۱۱</sup> معتقد است که داده‌های باستان‌شناختی از کوهستان‌های مرتفع آمریکایی مرکزی الگوی دیگری را نشان می‌دهد. در این سرزمین‌ها در اواخر عصر گردآوری خوراک (۸۰۰۰ تا ۵۰۰۰ ق م) مردم در فصول بارانی به برداشت گسترده‌ی گیاهان خودروی محلی، تله‌گذاری برای جانوران کوچک و شکار محدود گوزن نم سپید مشغول بودند (گوزن نم سپید تنها سم‌دار این منطقه است و گله بزرگ تشکیل نمی‌دهد). در فصول خشک، قبیله‌ها تقسیم و به صورت دسته‌های کوچک در منطقه پخش می‌شدند تا به کمک خوراکی‌های گیاهی پراکنده و ثابت، اما نه چندان خوشمزه، امرار معاش کنند. مک‌نیش دو نوع استقرارگاه شناسایی کرده است: پایگاه «کلان قبیله» (macroband) که ۱۵ تا ۲۰ نفر در طول فصل در آن می‌زیستند و پایگاه «خرد قبیله» (microband) که ۲ تا ۵ نفر از یکی دو روز تا تمام طول فصل را در آن می‌گذراندند. حتی در پایگاه‌های خرد قبیله هم ابزار مردانه و زنانه به دست آمده، لذا مک‌نیش آنها را به «گروه‌های گردآوری خانوادگی» نسبت می‌دهد که استیوارد<sup>۱۲</sup> نمونه‌اش را در میان سرخپوستان منطقه نیمه خشک حوزه بزرگ (the Great Basin) در غرب آمریکا

مشاهده کرده است. بنابراین از قرار معلوم، چند خانواده پراکنده که معمولاً به تنهایی به دنبال خوراک می‌گشتند در مواقعی که در بعضی نقاط خوراک فراوان فراهم بود گرد هم می‌آمدند و پایگاه‌های «کلان قبیله» ای را تشکیل می‌دادند. در نوشته‌ای که در بالا به آن اشاره شد، ویلمسن دوره‌ای به نام مرحله «خرد قبیله‌ای» را مطرح می‌کند که طی آن گروه‌های کوچک در فصول خشک در منطقه‌ای محدود می‌گردند و از منابع پراکنده اما پایدار آن استفاده می‌کنند.

اگر پژوهش‌های آتی نشان دهند که برداشت ما از این دو نوع استقرارگاه صحیح است، باید به اهمیت آنها در دوره پیش از روستانشینی توجه بیشتری معطوف کنیم. مطالعات من در خاور نزدیک و آمریکای مرکزی حاکی از آن است که در این مرحله تراکم جمعیت در خاور نزدیک بسیار بالاتر بوده و «پایگاه‌های مرکزی» در خاور نزدیک بزرگتر و استقرار در آنها طولانی‌تر از پایگاه‌های مرکزی کوهستان‌های آمریکای مرکزی بود. در واقع، مردم احتمالاً در بیشتر مدت سال گاه‌گاه مدتی را در پایگاه‌های مرکزی چون غارهای ابوحلقه، قصر عقیل، یافته، و شانیدر سپری می‌کردند؛ استقراری به این مدت را در آمریکای مرکزی سراغ نداریم.<sup>۱۳</sup>

اما احتمالاً آنچه برای مرحله بعدی اهمیت بیشتری داشت تفاوت‌های ممکن بین نحوه بخش‌بندی جامعه بود. فقط در آمریکای مرکزی مدارک حاکی از آنند که همچون «خرد قبیله»‌ها استقرار، جستجو و نگهداری خوراک بر محور «خانواده» می‌گشت. به نظر می‌رسد که در خاور نزدیک واحد زیربنایی استقراری قبیله‌ای بود که ضرورتاً از خانواده‌ها تشکیل نمی‌شد، بلکه افرادی مختلف در آن عضویت داشتند و گروه‌های مختلف کاری زنانه و مردانه بین آن و قبیله‌های دیگر مشترک بودند. احتمالاً این امر تا حدودی ناشی از شکار سم‌داران بود که در خاور نزدیک اهمیت بیشتری داشت و مردم ترجیحاً در گروه‌های ۶ تا ۸ نفره به آن دست می‌زدند. از آن سو، در آمریکای مرکزی جانوران بزرگ از تراکم کمتری برخوردار بودند و در فصول خشک خوراک بسیار نایاب بود. این امر موجب شد که مردم در قالب گروه‌های گردآورنده پراکنده شوند. نمونه این پدیده را در سرخپوستان پایوتی (Paiute) و شوشونی (Shoshone) شاهدیم. بنابراین،

می‌بینیم که دو مشخصه روستانشینی - اعضای خانواده که با هم زندگی می‌کردند و تقسیم‌بندی زنان و مردان به گروه‌های کاری - هر دو در دوره گردآوری خوراک وجود داشتند، اما احتمالاً ترکیب و شکل آنها با آنچه بعدها در روستاهای آمریکای مرکزی و خاور نزدیک شاهدیم، تفاوت داشت.

### برهم کنش جوامع با محیط زیستشان

بین جوامع یکجانشین آغازین در آمریکای مرکزی و خاور نزدیک شباهتها و تفاوت‌های دیگری به چشم می‌خورد که از شیوه برهم کنش آنان با محیط زیستشان نشأت می‌گیرد:

۱) جغرافیادانی به نام فیلیپ واگنر بین دو نوع «ساخته انسانی» موسوم به ابزار و تسهیلات تمایز قائل شده است.<sup>۱۴</sup> ابزارها (implements) ساخته‌هایی هستند که انرژی جنبشی را منتقل می‌کنند؛ در حالی که تسهیلات (facilities) انرژی بالقوه را ذخیره می‌کنند یا انتقال آن را مانع می‌شوند. بینفورد<sup>۱۵</sup> اشاره می‌کند که در دوران پیش از تاریخ تمایلی تدریجی از ابزارها به تسهیلات به چشم می‌آید. به ویژه باید به افزایش تدریجی تسهیلات ثابت چون انبارکهای زیرزمینی (storage pit)، چاه، آبگیر، کانال آبرسانی و تله‌های ماهیگیری اشاره کرد.

این تمایل تدریجی را در خاور نزدیک در اواخر دوران دیرینه سنگی شاهدیم. از جمله می‌توان به انبارکهای زیرزمینی به قطر تقریبی یک متر در غارهایی چون شانیدر اشاره کرد.<sup>۱۶</sup> همچنین باید به تعداد زیادی انبارک اندود شده در محوطه‌های دوره ناتوفی در لوانت، هاون‌هایی که در آلود و عین ملاح در سنگ کنده شده و گودالهای مخصوص برشته کردن غلات در تل موریط توجه کرد.<sup>۱۷</sup> در روستاهای دوره شکل‌گیری قدیم (Early Formative) در آمریکای مرکزی صدها انبارک زیرزمینی زنگ شکل به چشم می‌خورد که برای ذخیره نرّت به کار می‌رفتند. همچنین در مناطق خشک در ارض جدید چاههایی شناسایی شده که برای آبیاری کنده شده بودند.<sup>۱۸</sup> مدارک باستان‌شناختی حاکی از آن است که در خاور نزدیک حداقل از دوره سامره<sup>۱۹</sup> و در آمریکای مرکزی از دوره شکل‌گیری میانه<sup>۲۰</sup> مردم برای آبیاری کانال می‌کنند.

۲) اشاره کردیم که بین آمریکای مرکزی و خاور نزدیک در

زمینه توسعه تسهیلات ذخیره‌سازی، پردازش و بهبود اراضی توسعه‌ای مشابه به چشم می‌خورد، اما هنوز با این پرسش مواجهیم که چرا این پیشرفت در خاور نزدیک پیش از آغاز کشاورزی رخ داد، اما در آمریکای مرکزی ۳۰۰۰ سال پس از آغاز کشاورزی شاهد آن هستیم.

مطالعات میدانی کرکی<sup>۲۱</sup> در مکزیک حاکی از آن است که نرّت را نمی‌توان محصول پایه به حساب آورد مگر اینکه از هر هکتار ۲۰۰ تا ۲۵۰ کیلوگرم برداشت کنیم. نژادهای امروزی نرّت حتی در مناطق نسبتاً حاشیه‌ای این قدر بازده دارند، اما همان گونه که مطالعات نشان می‌دهد<sup>۲۲</sup> نژادهای باستانی نرّت کوچک بودند و حتی در بهترین خاک به این میزان بازدهی نمی‌رسیدند. در واقع، خوب بود که کسی تفاوت‌های ذاتی نرّت و محصولات پایه خاور نزدیک یعنی گندم و جو را مقایسه می‌کرد.

تحت شرایط بهینه گندم و جوی خودرو در توده‌هایی رشد می‌کنند که از نظر تراکم با کشتزارهایی که مردم بر آنها نظارت می‌کنند، تفاوت چندانی ندارد. زوهاری<sup>۲۳</sup> تخمین می‌زند که توده‌های وحشی گندم دانه درشت و جو در شرق دریاچه گلیله در سالهای بارانی به ۵۰۰ تا ۸۰۰ کیلوگرم در هر هکتار می‌رسد. هارلن<sup>۲۴</sup> نیز در ترکیه یک کیلوگرم گندم وحشی را در عرض یک ساعت درو کرد و تخمین زد که خانواده‌های متشکل از چهار نفر می‌توانند در عرض سه هفته صد تن محصول برداشت کنند. فرض را می‌توان بر این نهاد که در خاور نزدیک یکجانشینی کامل بر این قبیل محصولات استوار بوده است، اما در آمریکای مرکزی اجداد نرّت هیچ‌گاه به این تراکم یافت نمی‌شدند و لذا مردم نمی‌توانستند آنقدر محصول برداشت کنند که کفاف زندگی یکجانشینی را بدهد. در واقع، فقط با نژادهای اهلی نرّت بود که کشاورزان آمریکای مرکزی در حدود ۱۵۰۰ ق م به رکوردی چون ۲۵۰ کیلوگرم از هر هکتار دست یافتند.<sup>۲۵</sup>

از جمله تغییرات ژنتیکی مفید که به هنگام اهلی سازی گندم و جو در خاور نزدیک رخ داد می‌توان به پیدایش کاسبرگ سخت، دانه بی‌پوسته و سنبله شش پره اشاره کرد. از قرار معلوم این تغییرات فقط به یکی دو ژن مربوط می‌شوند<sup>۲۶</sup> و لذا در یکی دو نسل پدید می‌آیند. افزون بر این، گندم و جو هر دو خود لقاح‌اند<sup>۲۷</sup> و لذا دگرنده‌های مناسب می‌توانند به سرعت تثبیت شوند. تا

جایی که می‌دانیم، از «پیشرفت‌های» ژنتیکی این‌چنینی در ذرت هیچ یک تحت کنترل تعداد محدودی ژن نیست؛ به عبارت دیگر مشخصه‌های مناسب چند ژنی‌اند و بیشترشان از رهگذر چند بار هم لقاحی تثبیت می‌شوند.<sup>۲۸</sup> افزون بر این، ذرت «بادلقاح» است، یعنی گرده‌های بارورکننده آن را باد از ذرتی به ذرت دیگر منتقل می‌کند. بنابراین، این احتمال وجود دارد که باد گرده ذرت‌های خودرو و «عقب مانده» را که در همان حوالی رشد می‌کنند به ذرت‌های کشف شده و «پیشرفته‌تر» منتقل و بدین ترتیب آنها را آلوده کند. بنابراین، مدت زمانی طولانی لازم بود تا مشخصه‌های مناسب در نژادهای اهلی و پربار ذرت تثبیت و به نسل‌های بعدی منتقل شوند.

### برهم کنش جوامع با همسایگان‌شان

بیشتر گروه‌های شکارگر و گردآورنده که در کتاب انسان شکارگر (ن ک پانوش ۱۰) مورد بحث قرار گرفته‌اند قلمرو برایشان مفهوم چندانی ندارد. این امر تا حدودی ناشی از گستردگی «قلمرو» (home range)، پراکندگی و متحرک بودن مواد غذایی و نیاز این مردم به سهم‌بری (sharing) است. از آن سو، براساس داده‌های باستان‌شناختی از آمریکای مرکزی و خاور نزدیک حدس می‌زنیم که کشاورزان آغازین بیشتر از نیازها، از اراضی پست که در برخی فصول آب می‌گرفتند، پنجه‌های آبرفتی و زمین‌هایی که سفره‌های آب زیرزمینی نزدیک سطح زمین بود برای کشاورزی استفاده می‌کردند.<sup>۲۹</sup> این قبیل اراضی کوچک‌تر و محلی بودند و مردم برای اینکه گروه‌های رقیب را از آنها برانند و «مالکیت» خود را بر آنها تحکیم کنند به مفهومی موسوم به «قلمرومداری» (territoriality) نیاز داشتند. البته در این زمان قلمرومداری نرمش‌پذیر بود، اما از آنچه در بین شکارگران و گردآورندگان به چشم می‌خورد بسیار قوی‌تر بود.

کشاورزان بومی معمولاً به سه روش از قلمرویشان دفاع می‌کنند: (۱) آنان گاهی در محل مستقر می‌شوند؛ (۲) آنان گاهی نوعی طیف قلمرویی تشکیل می‌دهند که از «مرکز» قلمرویشان آغاز می‌شود و تا «حومه»‌های آن امتداد می‌یابد؛ (۳) آنان گاهی نوعی جهان‌بینی تدوین می‌کنند که بر دودمانشان استوار است. این جهان‌بینی حاکی از آن است که فلان زمین در مالکیت بهمان

گروه است چون دودمان آنان چندین نسل است که بر روی آن زمین کار می‌کنند. بر اساس این جهان‌بینی، ارواح اجداد گروه حاضر هنوز در امورشان مشارکت دارند و مالکیت آنان را بر زمین مورد بحث تحکیم می‌کنند. در این زمینه می‌توان به مطالعات فوردر درباره‌ی روستای سرخ‌پوستی تِوا (Tewa) در نیومکزیکو اشاره کرد.<sup>۳۰</sup> مطالعات فوردر نشان می‌دهد که این سرخپوستان حدود محلی خود را به دو منطقه تقسیم می‌کنند: (۱) منطقه وسیعی شامل کوه‌ها و کوهپایه‌ها که آنان دوستانه با گروه‌های همسایه‌شان شریکند، و (۲) منطقه‌ای کوچک در کرانه‌های رودخانه و کوهپایه‌های پیرامون آن که روستایشان در آن قرار دارد و در آن کشاورزی می‌کنند و اجدادشان به خاک سپرده شده‌اند. همین منطقه است که سرخپوستان در «مالکیت» خود می‌دانند و اگر خارجی‌ان به آن دست‌اندازی کنند با چنگ و دندان از آن دفاع می‌کنند. این قبیل مناطق «مرکزی» در جامعه اهمیت اساسی دارند و مردم با «سرمایه‌گذاری» در آن از طریق احداث تسهیلات دائمی بر ارزش آن می‌افزایند.

### واکنش به محیط زیست و همسایگان

من در اینجا عجالتاً مطرح می‌کنم که خاستگاه «یکجانشینی» را به جای کشاورزی تنها، باید بیشتر در برپایی و نگهداری تسهیلات دائمی و برقراری مالکیت ارثی بر اراضی جست که بازده بالایی داشتند. البته تردیدی نیست که تصمیم مردم بر اینکه از غلات بیشترین استفاده غذایی را ببرند بر پیدایش تسهیلات ذخیره‌سازی دائمی و تسهیلات پردازش بی‌تأثیر نبود. در خاور نزدیک مردم پیش از اینکه کشاورزی را آغاز کنند این تصمیم را گرفتند؛ اما در آمریکای مرکزی، حتی چند هزار سال پس از کشاورزی، ذرت هنوز از نظر ژنتیکی به حد کافی بهبود نیافته بود که به غذای اصلی مردم بدل شود.

برپایی استقرارگاه‌های دائمی و هسته‌ای در نزدیکی مناطقی که محصول اساسی را تأمین می‌کردند به احتمال موجب تغییر در جهان‌بینی مردم شد. این تغییر به جای مفهوم ضعیفی چون قلمرومداری که در دوره‌های پیشین مرسوم بود مردم را ترغیب کرد که از منطقه محدود مرکزیشان به شدت دفاع کنند و مناطق حومه آن را با دیگران شریک شوند. آنچه این فرایند را بیشتر

تقویت می‌کرد پیدایش مفاهیمی چون اصل و نسب بود. در همین زمینه، شاهدیم که در آمریکای مرکزی، در دوره شکل‌گیری قدیم مردم اجساد را زیر کف‌خانه یا حیاط کنار آن دفن می‌کردند<sup>۳۱</sup>، در خاور نزدیک مجموعه اجدادشان را حفظ می‌کردند<sup>۳۲</sup>، و در هر دو منطقه سردابه‌هایی برای تدفین گروهی ثانوی می‌ساختند.<sup>۳۳</sup> در روزگارانسی که مدارک مکتوب هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بودند، حضور اجداد بهترین مدرکی بود که فلان گروه می‌توانست رو کند و نشان دهد که بهمان زمین «از زمانی که تاریخ به یاد دارد» مال آنها بوده است.

### استقرارگاههای آغازین براساس مدارک باستان‌شناختی

طی مطالعاتم برای نگارش این مقاله در مدارک باستان‌شناختی به زیستگاههایی برخوردیم که آنها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: (۱) مجموعه (compound) با کلبه‌های گرد، و (۲) روستابا خانه‌های بزرگتر و چهارگوش. قدم بعدی این بود که در مدارک مردم نگاری آمریکای مرکزی، خاور نزدیک، و مناطق همجوار آنها به دنبال جوامعی بگردم که چنین استقرارگاههایی داشتند. نمونه‌ها چنان فراوان و متنوع بود که تصمیم گرفتم گروهی نمونه مثالی (ideal type) تدوین کنم و داده‌های باستان‌شناختی را براساس آنها بسنجم. نمونه‌های مثالی شکلی مسبک از چند نمونه مردم نگارانه بود. اما در تدوین آنها به مشخصه‌های ساختاری نیز که به نظر می‌رسد در مدارک باستان‌شناختی محفوظ مانده توجه کردم. در ارزیابیم از نمونه‌های مثالی به موارد مشترک مشخصه‌های ساختاری آنها با مجموعه‌های پیش از تاریخی توجه کردم. در ادامه به نمونه‌هایی که بهتر «به هم می‌آیند» اشاره خواهم کرد. البته انتظار نداشتم که نمونه‌های باستان‌شناختی دقیقاً با نمونه‌های مردم نگارانه مطابقت داشته باشند، بلکه همین که هر دو با یکی از نمونه‌های مثالی من می‌خواندند کافی بود.

زمانی که این نمونه‌های مثالی را تدوین می‌کردم به مطالعات دهه‌های اخیر در زمینه ارتباط بین انسان و استقرارگاهش توجه داشتم. از جمله نوشته‌های سودمند در این زمینه می‌توانم به مقالات نارول<sup>۳۴</sup> و کوک و هایزر<sup>۳۵</sup> درباره ارتباط بهر بندی (allometric) بین تعداد نفوس و فضای زیربنا و ارتباط بین تعداد نفوس و اندازه استقرارگاه اشاره کنم. در زمینه ارتباط بین نوع

استقرارگاه و شکل خانه‌ها مقالات رابینز<sup>۳۶</sup> و ویتینگ و آپریز<sup>۳۷</sup> بسیار سودمند بودند. با اینکه ساده کردن بی‌اندازه کاری خطرناک است، به نظر می‌رسد که نتایج مطالعات این پژوهشگران را به شرح زیر می‌توان خلاصه کرد:

الف) به نظر می‌رسد که در جوامع نوسنگی هر نفر به طور میانگین از فضای به اندازه ۱۰ مترمربع برخوردار بوده است.<sup>۳۸</sup> ب) بین خانه‌های گرد و جوامع کوچ‌نشین یا نیمه کوچ‌نشین ارتباط آماری نزدیکی به چشم می‌خورد. از آن سو، به نظر می‌رسد که بین خانه‌های چهارگوش و جوامع یکجانشین نیز همخوانی وجود دارد.<sup>۳۹</sup> نیازی به توضیح نیست که موارد استثنا فراوانند.

ج) بنا به مدارک باستان‌شناختی در بیشتر نقاط جهان خانه‌های چهارگوش رفته رفته جایگزین خانه‌های گرد می‌شوند.<sup>۴۰</sup> البته در برخی نقاط عکس این فرایند به چشم می‌خورد.

ساختن خانه‌های گرد آسان‌تر است و گروهی از آنها را چون چادر می‌توان از جایی به جای دیگر منتقل کرد، اما از طرفی به خانه‌های چهارگوش آسان‌تر می‌توان واحدهای جدید اضافه کرد.

### ۱) مجموعه با کلبه‌های گرد

نخستین نوع از استقرارگاههای دائمی که به آن خواهم پرداخت، مجموعه با کلبه‌های گرد است. در گزارشهای مردم‌نگاری مربوط به خاور نزدیک به نمونه‌ای از این قبیل زیستگاهها برخوردیم، اما نمونه‌های آن در آفریقا فراوان است. این قبیل استقرارگاهها در بین کشاورزان یکجانشین، دامپروران و مردمی که (همچون خاور نزدیکان در عصر نوسنگی) به طور توأمان به کشت غلات و بزداری مشغول‌اند متداول است. بنابراین، این نوع استقرارگاه نشان‌دهنده نوعی ساختار اجتماعی نرمش‌پذیر است که می‌تواند بر سیستمهای اقتصادی مختلف استوار باشد. در ابتدا فرض را بر این نهادم که این قبیل مجموعه‌ها در آفریقا مستقلاً شکل گرفته‌اند و به نمونه‌های باستانی در خاور نزدیک ربطی ندارند، اما بعداً در گزارشهای باستان‌شناختی مربوط به مصر (از دلتای رود نیل تا حمامیه در منطقه البداری) به نمونه‌هایی از این نوع استقرارگاه برخوردیم و لذا به این فکر افتادم که شاید بین آنها

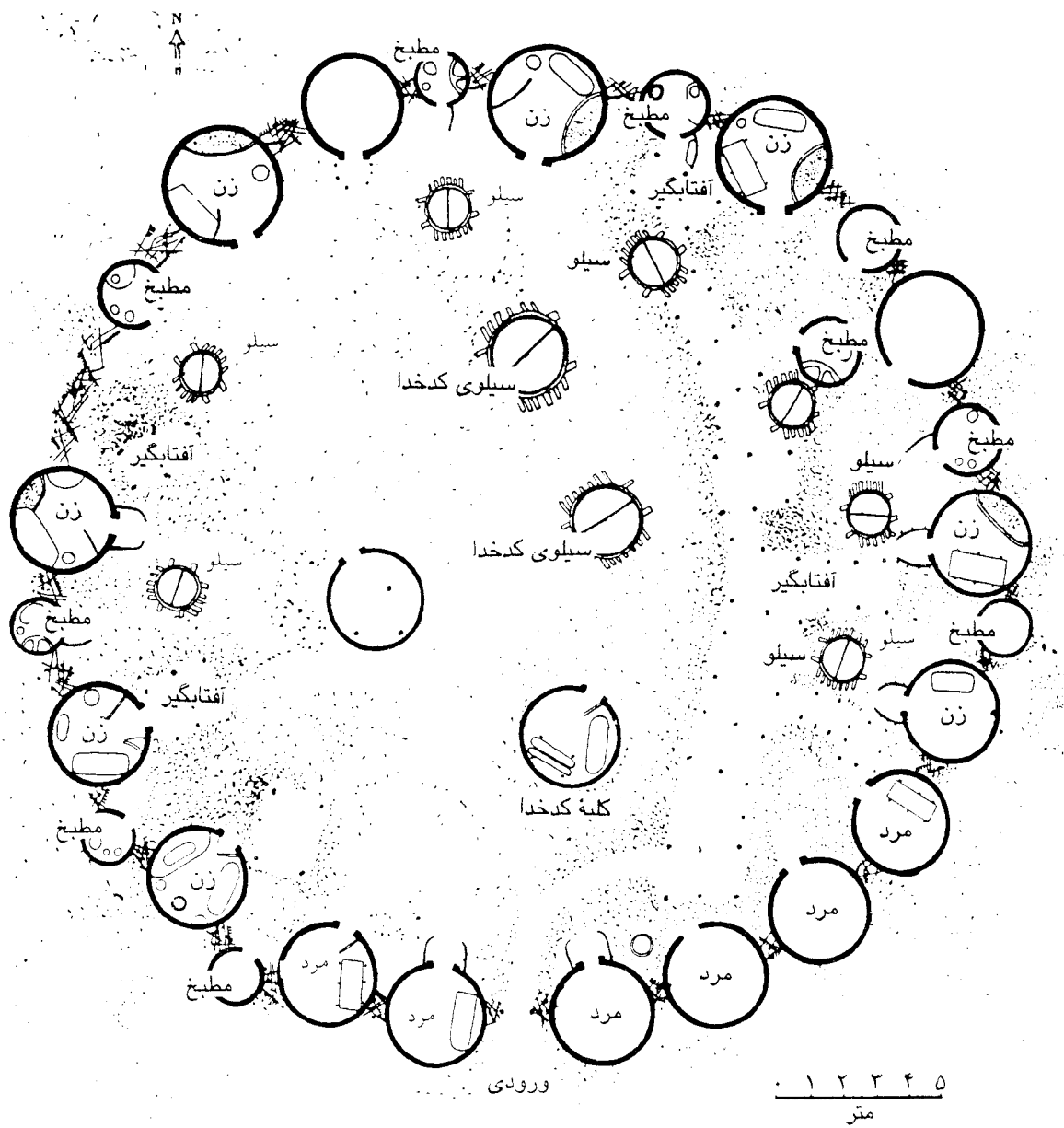
ارتباطی وجود داشته باشد. بنابراین، تا زمانی که مدارک بیشتری به دست نیامده نباید این احتمال را نادیده گرفت که شاید مجموعه‌های آفریقایی که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد آخرین باقی‌مانده‌های نوعی استقرارگاه‌اند که در اوایل دوره هولوسن از لوانت تا سینا و امتداد رود نیل متداول بودند.

از نمونه‌های امروزی می‌توان به مجموعه‌های قبایل پنالونگا (Penhalonga) و اینیانگا (Inyanga) در زیمبابوه، نوبا (Nuba) در سودان، ماسا (Massa) (شکل ۱)، موسگوم (Mousgoum) و ماتاکام (Matakam) در کامرون<sup>۴۲</sup> و تیو (Tiv) در نیجریه<sup>۴۳</sup> اشاره کرد. کتاب بوهنان در مورد قبیله تیو اطلاعات فراوانی را در مورد روابط اجتماعی اهالی استقرارگاه در اختیار ما می‌نهد. ساکنان این استقرارگاهها غالباً مردان خویشتاوند پدرراستا و چند همسراند. استقرارگاهی گونه نما (typical) از یک مرد ریش سفید - رهبر مجموعه - همسرانش، کودکان، دختران بالغ مجرد و پسران متأهل رهبر مجموعه و همسران و کودکان آنان تشکیل می‌شود.<sup>۴۴</sup> در قبیله تیو در هر مجموعه بین ۲ تا ۸۰ نفر زندگی می‌کنند (اما میانگین در حدود ۱۷ نفر است). میانگین تعداد مردان بزرگسال در هر مجموعه ۵ و میانگین زنان بزرگسال ۶ نفر است. از دیدگاه باستان‌شناسی، مشخصات اساسی مجموعه عبارتند از:

الف - از کلبه‌های گرد تشکیل شده است که غالباً زیربنایشان سنگی است. بیشتر کلبه‌ها طوری طراحی شده‌اند که فقط یک نفر یا حداکثر دو نفر در آنها جا می‌شود. به عبارت دیگر، این کلبه‌ها برای «خانواده» ساخته نشده‌اند، بلکه هر مرد در کلبه خود و هر یک از همسرانش نیز، به ویژه پس از اینکه نخستین بچه‌شان متولد شد، در کلبه‌ای از آن خود زندگی می‌کند.<sup>۴۵</sup> بنابراین همان‌گونه که مطالعات نارول نشان می‌دهد<sup>۴۶</sup>، به ندرت به کلبه‌ای برمی‌خوریم که از ۱۰ متر مربع بزرگتر است. مطالعات فریزر<sup>۴۷</sup> در مورد سی کلبه از سه مجموعه در کامرون دو نکته جالب توجه را آشکار می‌کند: اولاً کلبه‌ای گونه‌نما تقریباً سه متر قطر دارد و فقط یک نفر (یک «مرد» یا «همسرش») را در خود جا می‌دهد، بنابراین مساحت میانگین برای هر فرد بزرگسال حدود ۷ متر مربع است. بزرگترین کلبه‌هایی که فریزر در مطالعاتش ثبت کرده ۵ متر قطر دارد.

اما به جای دو بزرگسال «یک مرد و دو گاو» یا «یک زن و چند بز» در آن زندگی می‌کردند. ثانیاً از سی کلبه مطالعاتی، فقط بیست تا برای زندگی به کار می‌رفتند و بقیه آشپزخانه، اصطبل و یا انباری بودند. در قبیله تیو بزرگترین کلبه‌ها فقط مخصوص پذیرایی از میهمانان بود.<sup>۴۸</sup> بنابراین شمار بزرگسالانی که در یک مجموعه زندگی می‌کنند می‌تواند از تعداد کلبه‌ها کمتر باشد. گروهی از باستان‌شناسان در این قبیل موارد تعداد کلبه‌ها را در عددی ضرب می‌کنند که به نظر آنان «میانگین اعضای خانواده» را نشان می‌دهد؛ با توجه به آنچه ذکر شد با این کار عددی که برای جمعیت روستا به دست می‌آوریم چند برابر تعداد واقعی افرادی است که در روستا زندگی می‌کردند.

ب- مجموعه‌ها بیشتر اوقات گرد یا بیضی شکل هستند (البته موارد استثنایی نیز وجود دارد). در وسط مجموعه محوطه‌ای قرار دارد که مردم بیشتر کارهایشان را در آن انجام می‌دهند. در برخی مجموعه‌ها گاهی چند کلبه را با هم دسته می‌کنند، یعنی کلبه‌های مرد و همسرانش را به هم متصل می‌کنند. بدین ترتیب گروهی متشکل از کلبه‌های یک مرد و همسرانش از گروه متشکل از کلبه‌های برادرش و همسران او جدا هستند. در قبیله ماسا، مواردی به چشم می‌خورد که کلبه تمام مردان در یک طرف مجموعه و کلبه تمام زنان در طرف دیگر قرار دارد.<sup>۴۹</sup> یک مجموعه کوچک و محوطه وسط حدود ۲۰ متر قطر دارد، در حالی که مساحت مجموعه‌های بزرگ به یک هکتار و حتی بیشتر از آن می‌رسد. ج- کدخدای مجموعه گاهی سیلوی خصوصی خود را دارد؛ بعضاً همسر ارشد او نیز از سیلوی خصوصی خود برخوردار است. اما معمولاً انبار مواد غذایی باز است و همه افراد مجموعه از آن استفاده می‌کنند. بیشتر سیلوها از نظر شکل شبیه دیگر کلبه‌ها هستند. گاهی نیز انبارها در محوطه وسط مجموعه قرار دارند. سیلوی کدخدای مجموعه و همسر ارشدش کاملاً خصوصی است، اما «به هنگام کمبود مواد غذایی اهالی مجموعه هر چه دارند با هم تقسیم می‌کنند».<sup>۵۰</sup> فریزر به دو مجموعه در زیمبابوه اشاره می‌کند<sup>۵۱</sup> که ساختار همگانی این قبیل مجموعه‌ها را به خوبی نشان

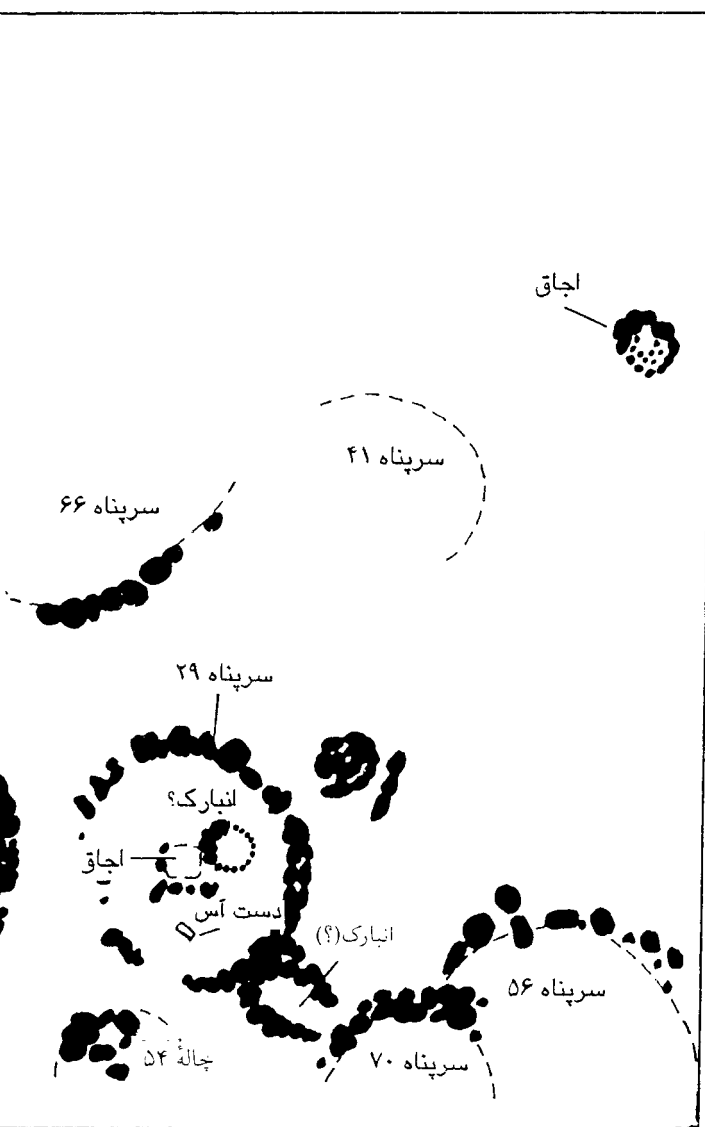


شکل ۱-پلان مجموعه ماسا با کلبه های گرد، کامرون، آفریقا. منبع:

D. Fraser. 1963. Village Planning in the Primitive World New York.

می‌دهد. در هر یک از این مجموعه‌ها، کلبه‌های فردی که به ندرت قطرشان از ۲-۴ متر بیشتر است، به کمک دیوارهای سنگی خشکه چین همچون حجره‌های کندوی عسل به یکدیگر متصل شده‌اند، به شکلی که دیوار این کلبه دیوار شرقی کلبه همسایه را تشکیل می‌دهد. در این قبیل واحدهای مستقل، کلبه‌هایی که برای انبار به کار می‌روند از کلبه‌هایی که برای خوابیدن به کار می‌روند مجزاً و کوچک‌ترند. کلبه‌های انباری مثل گره‌رو بین دیوارهای خشکه چین هستند و قطرشان به ندرت از ۲ متر بیشتر می‌شود. ساکنان واحد مسکونی و بعضاً تمامی اهالی مجموعه از این انبارها استفاده می‌کنند.

د- ساختار اجتماعی این قبیل مجموعه‌ها هنوز به گروه‌های شکارگر و گردآورنده که پیشتر به آنها اشاره کردیم شباهت فراوان دارد. یک مجموعه گونه‌نما معمولاً از ۶ تا ۸ مرد تشکیل شده که هر یک ۱ تا ۳ زن و چند بچه دارند. اهالی یک مجموعه معمولاً با هم کار می‌کنند. علاوه بر این «برادران و خواهران هم با هم کار می‌کنند.»<sup>۵۲</sup> تقسیم کار سررست و بر اساس جنس است، به طوری که زمانی که زنان و مردان به یک کار مشغولند، نحوه انجام کارشان متفاوت است. آنچه که ما «خانواده» می‌خوانیم فقط زمانی شکل می‌گیرد که اختلاف نظری اساسی در مجموعه پیش بیاید و خانواده‌ها متفرق شوند.



نخستین استقرارگاه‌های گروهی و دائمی در خاور نزدیک احتمالاً به مجموعه‌هایی شباهت داشتند که در بالا توصیف کردیم. از ۹۰۰۰ تا ۶۵۰۰ ق م، نمونه‌هایی فراوانی از این نوع زیستگاه در فرهنگ‌های نوسنگی پیش از سفال ناتوقی در سواحل لوانت تا تل موریبط در کرانه فرات در سوریه به چشم می‌خورد. این مجموعه‌ها معمولاً ده تا پنجاه کلبه با زیربنای سنگی داشتند که به احتمال زیاد مخصوص یک نفر بودند. علاوه بر این، چند کلبه بزرگتر نیز به چشم می‌خورد که برای دو یا سه نفر جا داشتند. انبارها در محوطه باز بودند و احتمالاً همگان از آنها استفاده می‌کردند. به نظر می‌رسد که بیشتر فعالیتها در فضاها باز بین کلبه‌ها انجام می‌شد. این احتمال وجود دارد که این نمونه‌های باستان‌شناختی، همچون نمونه‌های مردم نگارانه که

در بالا به آنها اشاره شد گروهی از مردان خویشاوند، هر یک با یک تا سه همسر و بچه‌هایشان را در خود جا می‌داده است. البته براساس مدارک باستان‌شناختی موجود این نظر را نمی‌توان تأیید کرد. اما به نظر می‌رسد که در برخی مجموعه‌ها مدارکی وجود دارد که به کمک آنها شاید بتوان این نظریه را به بوته آزمایش گذاشت. مثلاً می‌توان به تعداد کل ابزاری اشاره کرد که در هر کلبه به دست آمده‌اند. با توجه به این قبیل آمار می‌توان تعداد ساکنان هر کلبه را تخمین زد و تفاوت‌های آنها را بازشناخت و حتی براساس آنها حدس زد که زنان و مردان کجا زندگی می‌کردند. به نظر می‌رسد که با توجه به مدارک به دست آمده از

دارند. از جمله این استقرارگاهها می‌توان به تپه آسیاب و زاوی چمی اشاره کرد.<sup>۵۳</sup> شناسایی این استقرارگاهها در کوههای زاگرس حاکی از آن است که این الگوی استقراری تا شرق منطقه‌ای که در بالا اشاره شد امتداد می‌یافته است. بیابید به چند نمونه از لوانت نگاهی بیندازیم:

نام: عین مَلح

موقعیت: نزدیکی دریاچه حوله، فلسطین

تاریخ تقریبی: ۹۰۰۰ تا ۸۰۰۰ ق م (دوره ناتوفی)

کاوشگر: ژان پرو<sup>۵۴</sup>

توصیف: این استقرارگاه حدود یک پنجم هکتار (۲۰۰۰ متر مربع) وسعت دارد. پرو تخمین می‌زند که حداکثر پنجاه کلبه در این استقرارگاه وجود داشته است. این کلبه‌ها گرد و نیمه زیرزمینی هستند و زیربنای سنگی دارند. پلان قسمتهایی که کاوش شده (شکل ۲) نشان می‌دهد که این کلبه‌ها ترتیبی هلال مانند دارند، لذا می‌توان احتمال داد که مجموعه شکلی دایره مانند در پیرامون یک محوطه باز داشته است.

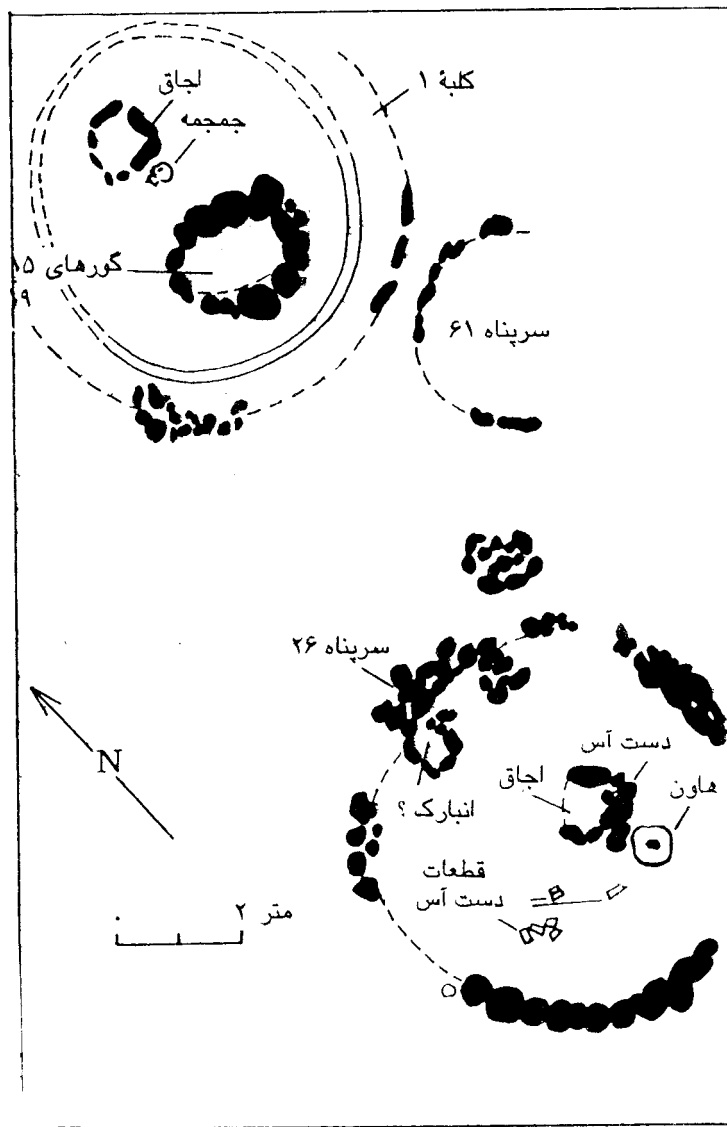
قطر کلبه‌ها از حدود ۲/۵ تا ۹ متر متغیر است. آنها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد. گروه نخست ۵ تا ۷ متر مربع و گروه دوم ۲۰ تا ۲۸ متر مربع مساحت دارد. بنا به شرایطی که نارول مطرح می‌کند (به پانوش ۳۴ ن ک) کلبه‌های گروه نخست یک نفره است و کلبه‌های گروه دوم دو یا سه نفره. کلبه شماره ۵۱ به مساحت ۶۴ متر مربع بسیار بزرگ است و با قیاس با نمونه قبیلۀ تیو که در بالا به آن اشاره شد، احتمالاً می‌تواند برای پذیرایی از میهمانان بسیار خوش ساخت و دیوارهایش اندود شده است. این کلبه احتمالاً از آن کدخدای مجموعه بوده است. انبارکهای زیرزمینی بیشتر در بیرون کلبه‌ها قرار دارند، اما چند نمونه نیز در داخل کلبه‌ها به چشم می‌خورند.

نام: نحل ارن (لایه ۳)

موقعیت: تراسهای کوهپایه‌های پایین دست پناهگاه سنگی

کوه کارمل، فلسطین

تاریخ تقریبی: حدود ۷۰۰۰ ق م (دوره نوسنگی پیش از سفال)



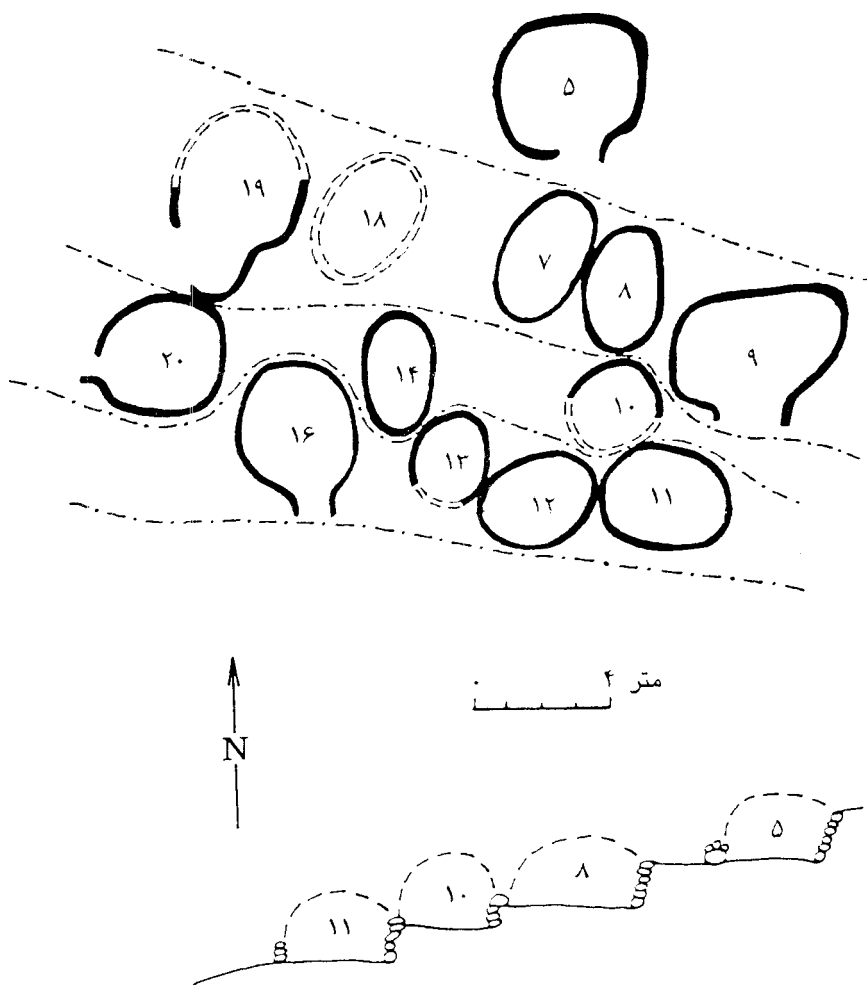
شکل ۲- پلان ساده شده بخشی از لایه ۱ در عین ملح، فلسطین. منبع:

J. Perrot, 1966. Le gisement Natufien de Mallaha (Eynan), Israel.

L'Anthropologie 70 (5-6)

نحل ارن بتوان به این قبیل مطالعات دست زد (به ادامه نگاه کنید). غلاتی که از مجموعه‌های باستان‌شناختی به دست آمده‌اند یا «خودرو» هستند (مثلاً در موریبط) یا در نخستین مراحل اهلی‌سازی‌اند (مثلاً در بیضا). احتمالاً به جز بیضا، ساکنان دیگر مجموعه‌ها حیوان اهلی نداشتند؛ با این حال، استخوان حیوانات وحشی به وفور به چشم می‌خورد. از همین دوره در کوههای زاگرس چند استقرارگاه شناسایی شده که «ساز»هایی گرد

سنگی از کلبه شماره ۹ (به مساحت ۱۴ متر مربع) و کلبه شماره ۱۰ (به مساحت ۴ متر مربع) به چشم می خورد. در کلبه شماره ۹ ابزارهایی یافت شده که نمونه آنها در کلبه شماره ۱۰ به چشم نمی خورد. این ابزارها شامل درفش، تیغه های شکافدار، تیغه های رتوش شده، تیغه های کوچک و ریز تیغه می شود. از آن سو، در کلبه شماره ۱۰ تعداد بیشتری ابزار ساده به دست آمد. بنا به این تفاوتها می توان احتمال داد که در کلبه های بزرگتر زن و شوهر با هم زندگی و کار می کردند و در کلبه های کوچکتر زنان تنها یا مردان مجرد می زیستند که به کارهای محدودتری مشغول بودند.



شکل ۳. زیربنای کلبه های لایه ۲ نخل ارن، فلسطین. بالا: پلان؛ پایین: برش از میان کلبه های ۵، ۸، ۱۰، ۱۱ که تراش بند کلبه ها را نشان می دهد. منبع: M. Stekelis and T. Yizraely, 1963. Excavations at Nahal Oren. Israel Exploration Journal 13(1).

نام: بیضا

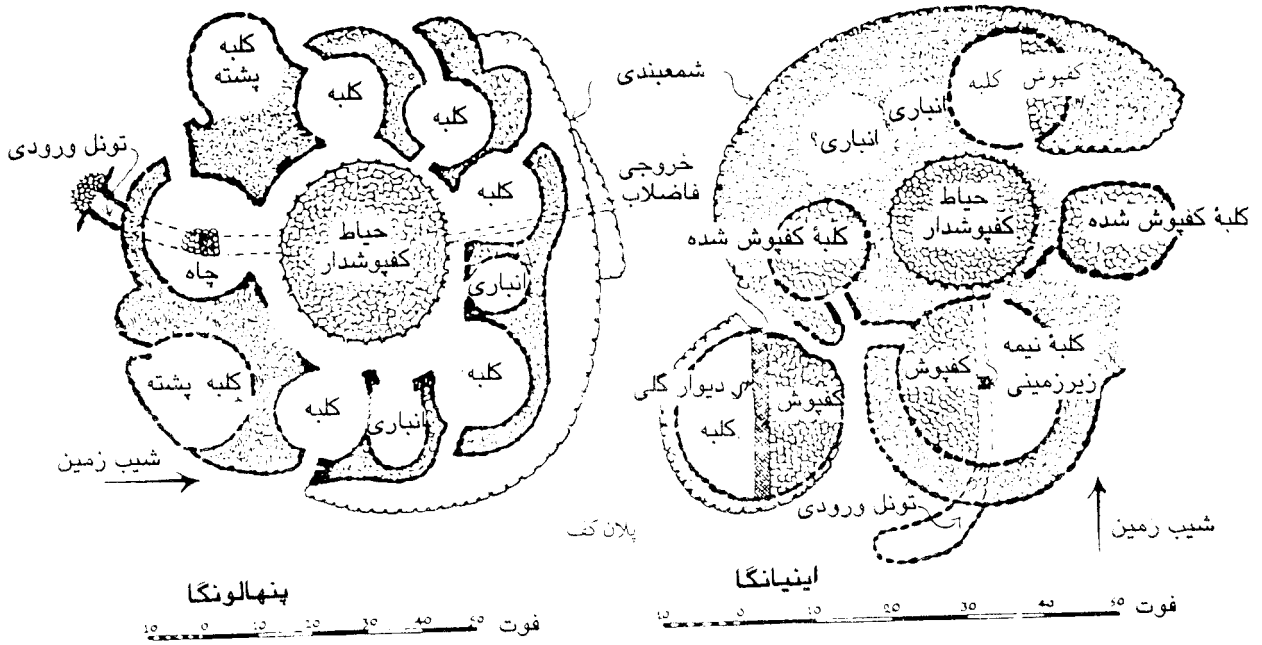
موقعیت: در نزدیکی پترا، در اراضی خشک جنوب اردن  
تاریخ تقریبی: ۷۰۰۰ تا ۶۵۰۰ ق م (دوره نوسنگی پیش از سفال)

کاوشگر: داین کرکبراید<sup>۵۶</sup>

توصیف: لایه های ۴ تا ۶ بیضا احتمالاً بهترین نمونه از کلبه های گرد را به دست می دهد. به قول کرکبراید، در اینجا سازه ها «همچون حجره های کندوی عسل به هم قفل و بست می شوند»<sup>۵۷</sup> انبارها در گریه روه های بین کلبه ها ساخته شده است. شکل ۴ لایه های ۴ تا ۶ بیضا را با دو مجموعه از زیمبابوه مقایسه می کند. شباهت این دو خیره کننده است. مساحت بیشتر کلبه های لایه های ۴ تا ۶ بیضا بین ۵ تا ۲۸ متر مربع است (مساحت میانگین ۱۲ متر مربع). کلبه ها به شکل توده ساخته شده اند و

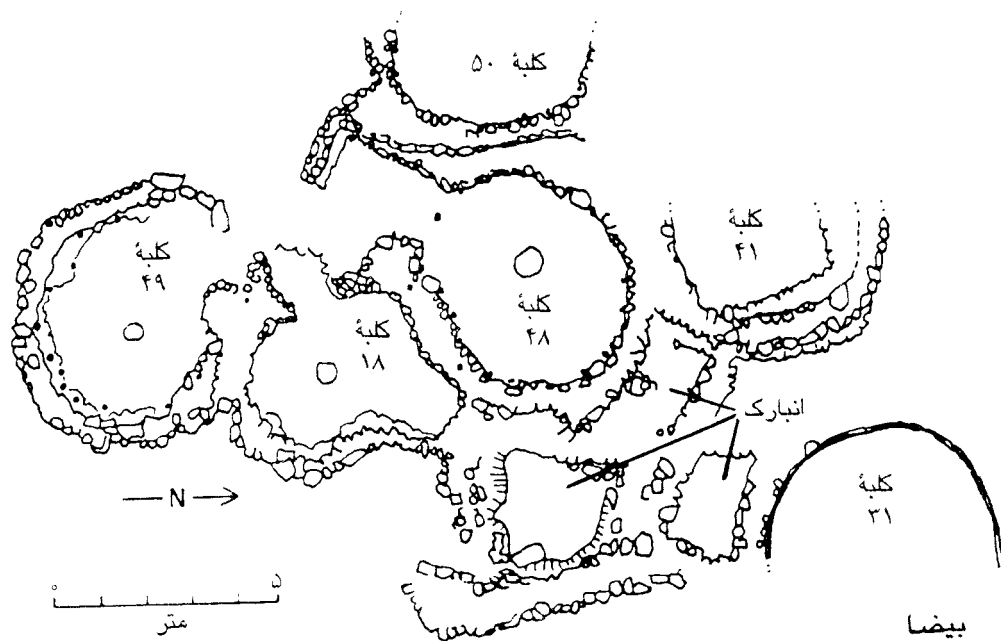
کاوشگران: استکلیس و بیزاراییلی<sup>۵۵</sup>

توصیف: لایه ۲ حداقل ۵۰۰ متر مربع مساحت داشت. احتمالاً چند کلبه حین عملیات راه سازی از بین رفته است. سیزده کلبه ای که استکلیس و بیزاراییلی کاوش کردند، نسبتاً خوب باقی مانده است. مساحت این کلبه ها از ۴ تا ۱۵ متر مربع است. مساحت نیمی از کلبه ها بین ۶ تا ۹ متر مربع است (شکل ۳). بنا به شرایطی که نارول مطرح می کند (به پانوشت ۳۴ ن ک) بیشتر کلبه ها فقط برای یک نفر جا داشتند. تفاوتی جالب توجه بین تراشه ابزارهای



بنهالونگا  
فوت ۰ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰

اینیانگا  
فوت ۰ ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰



شکل ۴. بالا: پلان دو مجموعه امروزی با کلبه‌های گرد از زیمباوئه. منبع:

D. Fraser. 1968. Village Planning in the Primitive World. New York. Fig. 52.

پایین: کلبه‌های گرد از لایه‌های زیرین در دوره نوسنگی پیش از سفال در بیضا، اردن. منبع:

D. Kirkbride. 1965. Beidha 1965: An Interim Report. Palestine Exploration Quarterly 99.

توجه کنید که در هر دو مورد زیربنای سنگی کلبه‌ها چون لانه زنبور به یکدیگر چفت و بست شده‌اند و فاصله بین آنها برای انبار به کار گرفته شده.

احتمالاً در پیرامون محوطه‌ای باز قرار داشتند. در فاصله‌ای نه چندان دور در خارج مجموعه چند سازه شناسایی شد که آن را «نیایشگاه» می‌خوانیم سازه‌هایی از این دست در مجموعه‌های آفریقایی نیز که در بالا مورد اشاره قرار دادیم به چشم می‌خورد. در این نیایشگاهها معمولاً اجداد مذکر قبیله مورد نیایش قرار می‌گیرد.

#### نام: تل موربیط

موقعیت: بر کرانه رود فرات در شرق حلب، سوریه

تاریخ تقریبی: ۸۲۰۰ تا ۸۰۰۰ ق م

کاوشگران: ون لون و اسکینر<sup>۵۸</sup>

توصیف: لایه‌های زیرین در موربیط فقط تا حدودی آشکار شده است. در این لایه‌ها فقط چند کلبه گرد با زیربنای سنگی شناسایی شد که قابل اندازه‌گیری بود. قطر این کلبه‌ها ۲/۷ تا ۴ متر و مساحت آنها بین ۵ تا ۱۴ مترمربع بود. حدود ۴۵ متر به سمت جنوب کارگاه اصلی، کاوشگران به سازه‌ای بیضی شکل برخوردند که اگر دیوار آن را با همان قوس ادامه می‌دهیم حدود ۱۱۲ متر مربع مساحت خواهد داشت. این سازه نیز به نظر می‌رسد که محلی برای پذیرایی از میهمانان یا نوعی بنای «همگانی» بوده است. به نظر می‌رسد که در موربیط کلبه‌ها به صورت توده ساخته می‌شدند. در وسط مجموعه نیز محوطه‌ای باز به چشم می‌خورد. در لایه ۱۴، این محوطه باز مملو از گودالهایی بود که از قرار معلوم برای پردازش غلات به کار می‌رفتند.

در آمریکای مرکزی هنوز به زیستگاهی بر نخورده‌ایم که به کلبه‌های گرد خاور نزدیک در اوایل دوره نوسنگی شباهت داشته باشد. مک نیش در کاوشهایش در محوطه باستانی موسوم به T<sub>s</sub> - 381 در دره تهوآکان (Tehuacán) در مکزیک به سازه‌ای «بیضی شکل» برخورد کرده که به مرحله آب‌هاس (Abejas) در اواخر دوره پیش از سفال باز می‌گردد. لازم به تذکر است که ما درباره این دوره در باستان‌شناسی آمریکای مرکزی چیز زیادی نمی‌دانیم. من لازم می‌دانم که در اینجا درباره این محوطه باستانی مطالبی ارائه کنم، چون تا کنون چند کتاب درسی و نوشته‌های دست دوم درباره «روستاهای مرحله آب‌هاس»

قلم‌فرسایی کرده‌اند، در حالی که داده‌های مربوطه بسیار محدود و مبهم هستند. از ریچارد مک نیش که به من اجازه داد مطالب زیر را پیش از انتشار از گزارشش درباره این محوطه استخراج کرده و در اینجا مطرح کنم بسیار سپاسگذارم.

#### نام: محوطه T<sub>s</sub>-381

موقعیت: در تنگ دره‌ای در دو کیلومتری غرب چیلاک در دره

تهوآکان، مکزیک

تاریخ تقریبی: ۳۰۰۰ ق م (مرحله آب‌هاس)

کاوشگران: ریچارد مک نیش<sup>۵۹</sup>

توصیف: بنا به بازسازی مک نیش، این سازه پناهگاهی بیضی شکل به ابعاد ۳۹ در ۵ متر است. کف این سازه ۶۰ سانتیمتر در خاک بکر کنده شده بود. این «کف» مسطح بود و ۲ در ۳ متر (۶ متر مربع) مساحت داشت و تقریباً هم اندازه کوچکترین کلبه‌های نخل ارن است. سقف و دیوارهای فوقانی سازه احتمالاً از چپر و شاخه‌های درخت ساخته شده بود. از قرار معلوم سقف را دو تیر به قطر ۱۵ سانتیمتر بالا نگاه می‌داشت. خود این دو تیر بر چند دیرک تکیه داشت که بر گوشه‌های سازه استوار بود. در کاوشها اثری از چینه یا گل و اندود به دست نیامد. مک نیش به فاصله‌های ۱۰ متر از این سازه ۱۲ گمانه دیگر زد، اما سازه دیگری نیافت.

در نزدیکی مورد پیش گفته سازه دیگری یافت نشده است، با این حال مک نیش آن را یک «آبادی» (hamlet) می‌خواند، زیرا در ۴٫۵ کیلومتری غرب چیلاک محوطه دیگری موسوم به T<sub>s</sub>-388 در شناسایی شد که قدمت آن نیز به مرحله آب‌هاس باز می‌گردد. در سه نقطه از محوطه T<sub>s</sub>-388 چند تخته سنگ به چشم می‌خورد که از زمین بیرون زده است. این تخته سنگها قوسی را به موازات امتداد وادی تشکیل می‌دهد. مک نیش حدس می‌زند که بقایای کلبه‌های نیمه زیرزمینی سنگچین هستند، اما موفق نشد که این فرضیه را محک بزند، زیرا این محوطه بر روی تراسی قرار دارد که مردم بر روی آن کشاورزی می‌کنند. بنابراین می‌بینید که آنچه چند کتاب «روستانشینی» در مرحله آب‌هاس می‌خوانند فقط بر یک محوطه کاوش نشده و سازه‌ای در محوطه‌ای دیگر استوار است که فقط دو سوم آن کاوش شده است. با توجه به این

## ۲) روستا با خانه‌های چهارگوش

دومین نوع استقرارگاه دائمی که هنوز در آمریکای مرکزی و خاور نزدیک متداول است روستا با خانه‌های چهارگوش است که پاسیو یا حیاط دارند. این نوع استقرارگاه در اندازه‌های مختلف با جمعیت متفاوت به چشم می‌خورد. مطالعات جدید درباره‌ی الگوی استقراری در آمریکای مرکزی استقرارگاههایی را که ۱۰ تا ۱۰۰ نفر جمعیت دارد «آبادی» و استقرارگاههایی را که ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر جمعیت دارد «روستا» می‌خواند.<sup>۶۲</sup> این اعداد ریشه در مطالعات سنדרز دارد که روستای آمریکای مرکزی را این گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای هسته‌ای با چند صد نفر جمعیت که حداقل ۷۵٪ آنان حداقل ۷۵٪ درآمدشان از کشاورزی یا فعالیت عملی دیگری است.»<sup>۶۳</sup> افزون بر این، بلنتون<sup>۶۴</sup> و مک‌نیش<sup>۶۵</sup> هر دو اشاره دارند که آبادیها و روستاها از یک نظر دیگر هم تفاوت دارند و آن این است که در آبادیها ابنیه همگانی، اعم از سازه‌های آیینی یا اداری، به چشم نمی‌خورد. این مشخصه اگر اعتبارش به اثبات برسد در مطالعات ما اهمیت خواهد یافت، اما من در اینجا آن را به کار نمی‌برم، چون برای اثبات آن اولاً به کاوشهای بیشتر نیاز داریم و ثانیاً اینکه شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد حتی در برخی آبادیهای کوچک نوعی بنای «همگانی» چون نیایشگاه یا «میهمان‌پذیر» وجود دارد (در بالا به نمونه‌ای از این بناها در قبیله تیو اشاره کردیم). در این مقاله، من آبادی و روستا را دو نوع از استقرارگاههای کوچک قلمداد می‌کنم؛ به نظر من تفاوت آبادی و روستا از نظر بناهای همگانی ناشی از اندازه آنهاست نه از تفاوت ساختاریشان. این قبیل روستاهای باستانی از وجه مشخصه‌هایی برخوردارند که آنها را مجموعه کلبه‌های گرد متمایز می‌سازد. این مشخصه‌ها عبارتند از:

الف) این روستاها از خانه‌های چهارگوش تشکیل شده‌اند. برخلاف کلبه‌های گرد که در بیشتر موارد فقط یک نفر را جا می‌دادند این خانه‌ها برای اسکان خانواده‌ها بودند. بنا به مدارک باستان‌شناختی موجود خانه‌ها حداقل ۱۵ متر مربع مساحت دارند، اما بیشترشان بین ۲۵ و ۳۵ متر مربع هستند. بنا به شرایط نارول (به پانوش ۳۴ ک) این خانه‌ها می‌توانند حداقل ۴ تا ۲ نفر را در خود جا دهند. بنا به اطلاعات موجود در این خانه‌ها اشیای مختلفی، از سرنیزه و پیکان گرفته تا هاون و سوزن و ظروف

داده‌های جسته‌گریخته، من صلاح نمی‌دانم که محوطه T<sub>۳</sub>-381 را در ردیف دو «نمونه» استقرارگاهی که در این مقاله مورد نظر داریم طبقه‌بندی کنم. براساس تعاریفی که پیش‌تر ارائه دادیم این محوطه نه یک مجموعه است و نه یک روستا. اگر همان گونه که مک‌نیش حدس می‌زند، این محوطه از ردیفی از کلبه‌های نیمه‌زیرزمینی تشکیل شده باشد، نزدیک‌ترین مورد مشابه به آن را باید در محوطه‌های مربوط به دوره فرهنگ «سببسان» (basket-maker) در جنوب غربی ایالات متحده جست که خود استقرارگاهی از نوعی دیگر است. این بحث را با سه نکته درباره‌ی سازه T<sub>۳</sub>-381 به پایان می‌رسانم:

الف) به نظر می‌رسد که T<sub>۳</sub>-381 کلبه‌ای است تک افتاده، منفرد و بسیار کوچک. بنا به شرایطی که نارول مطرح می‌کند (به پانوش ۳۴ ک) یک یا حداکثر دو نفر در آن جا می‌شدند.

ب) این سازه از بسیاری جهات با خانه‌هایی که در روستاهای دوره شکل‌گیری قدیم در آمریکای مرکزی می‌بینیم تفاوت دارد. این خانه‌ها معمولاً چهارگوش هستند و در چهارگوشه‌شان تیر عمودی دارند و دیوارهایشان از نی گل‌اندود ساخته شده بود. در سازه T<sub>۳</sub>-381 این مشخصات به چشم نمی‌خورد، بنابراین به نظر ما این سازه نمونه‌ای استوارتر از پناهگاههای موقتی است که قبایل شکارگر و گردآورنده چون هادزا (Hadza)<sup>۶۰</sup> یا بوشمنهای صحرای کالاهاری<sup>۶۱</sup> در ایستگاههای فصلی‌شان بنا می‌کنند.

ج) مک‌نیش به چند گودالچه خاکستر در این سازه اشاره دارد و آنها را نشانه‌ای از استقرار مداوم بر می‌شمرد. اما بقایای گیاهی و لایه‌های خاکستر که از این گودالچه‌ها به دست آمده‌اند به طور قطع حاکی از استقرار دائمی نیستند و این احتمال وجود دارد که محوطه استقرارگاهی بلند مدت برای کشت یا برداشت بوده باشد. در واقع، این دوره در پیش از تاریخ آمریکای مرکزی زمانی است که می‌توان استقرارگاههایی مختلف را برای فعالیتهایی چون کشاورزی، شکار، و گردآوری گیاهان خودرو انتظار داشت. طبیعتاً در ساختار این قبیل استقرارگاهها استاندارد کمی به چشم می‌خورد. بسیار بیش از این باید بجوییم تا به استقرارگاههای مشابهی برخوردیم که به ما اجازه دهد از استقرارگاه «نمونه وار» در مرحله آبهاس سخن به میان آوریم.

بخت و پز به دست آمده است. اینها وسایلی است که هم مردان به کار می‌بردند و هم زنان. بنابراین، می‌توان احتمال داد که در این خانه‌ها خانواری متشکل از یک مرد، همسرش و فرزندان مجردشان و گاهی خویشاوندان مجرد یا بیوه‌شان زندگی می‌کردند.

ب) در برخی موارد سازه‌هایی شناسایی شده که می‌توان آنها را «سیلوی کدخدا» یا «سیلوی روستا» خواند، اما به نظر می‌رسد که هر خانوار تسهیلات انباری خود را داشت. این تسهیلات در روستاهای خاور نزدیک در داخل خانه و در آمریکای مرکزی در کنار آن قرار داشت. این امر حاکی از آن است که هر خانوار یک واحد تولید بود. با قیاس با روستاهای امروزی در همان مناطق می‌توان حدس زد که ملزوماتی که هر خانوار انبار می‌کرد مال خودشان بود و برخلاف مجموعه‌های پیش گفته، آن را با دیگران شریک نبودند. افزون بر این، در برخی خانه‌های دوره نوسنگی در خاور نزدیک شاهدیم که حیاط خانه با دیوار از باقی روستا جدا شده است. بدین ترتیب، می‌توان احتمال داد که مردم حتی فضای کاریشان را هم با دیگران شریک نمی‌شدند.

ج) چون این خانه‌ها پلانی چهارگوش داشتند به آسانی می‌شد به آنها اتاق افزود یا کاست. بنابراین، همین که خانوار بزرگ می‌شد یا از حالت هسته‌ای در می‌آمد و گسترده می‌شد به آسانی می‌شد اتاقی به خانه افزود. از آن سو، همین که فرزندان ازدواج کردند و خانواده خودشان را تشکیل دادند اتاقهایی را که بلامصرف مانده بودند به آسانی می‌شد گُل گرفت. در خاور نزدیک موارد فراوانی به چشم می‌خورد که به خانه چند اتاق افزوده‌اند یا اتاقهای خالی را تیغه کشیده‌اند.

پلان چهارگوش را خانواده‌های چند واحده بزودی به کار گرفتند. در آمریکای مرکزی در دوره شکل‌گیری قدیم (به ادامه نگاه کنید) خانه‌ها در سه یا چهار طرف یک پاسیو بنا می‌شدند. احتمالاً همین پلان است که در دوره‌های آتی به استاندارد معماری شهرهای دوره کلاسیک بدل شد.<sup>۶۶</sup> خانه‌های چهارگوش در خاور نزدیک در دوره نوسنگی در نهایت به شکل واحدهای مستطیل شکل متشکل از چند خانه در آمدند. در دوره سامره، نمای این خانه‌ها رفته‌رفته به بیت یا خانه خانواده‌های گسترده در

کشورهای عربی شباهت پیدا می‌کند.<sup>۶۷</sup>

د) در آمریکای مرکزی و خاور نزدیک نمونه‌های امروزی این نوع روستا فراوان به چشم می‌خورد. خانوارهایی را که در این قبیل خانه‌ها زندگی می‌کنند به جز خویشاوندی فرایندها و نهادهای اجتماعی دیگری به یکدیگر پیوند می‌دهد. یکی از این نهادهای اجتماعی به انجمن (Sodality) معروف است.<sup>۶۸</sup> در اینجا فقط یک نمونه را بررسی خواهیم کرد و آن انجمنی موسوم به گونلاگوتزا (guelaguetza) در بین سرخپوستان زاپوتک (Zapotec) در درّه اهاکا (Oaxaca) در مکزیک است. جالب اینجاست که این انجمن در منطقه‌ای در آمریکای مرکزی دیده می‌شود که نمونه‌های فراوانی از خانه‌های چهارگوش دوره شکل‌گیری قدیم در آن به چشم می‌خورد.

در میان سرخپوستان زاپوتک باستانی و تا حدودی در بین اخلاف امروزیشان، گونلاگوتزا دو جنبه داشت: اولاً گروهی بود که به طور دسته‌جمعی و داوطلبانه کار می‌کردند و ثانیاً تشکیلاتی برای انجام مراسم آیین بود. بنا به مطالعات اشمايدر<sup>۶۹</sup> گروهی از مردان بزرگسال از خانواده‌های مختلف داوطلب می‌شدند تا به طور دسته‌جمعی مزارع را برای کشاورزی آماده کنند. مطالعات مردم‌نگاری اخیر حاکی از آن است که این گروه‌ها معمولاً از مردان متأهل و میان‌سال یا جوانتر تشکیل می‌شود. پس از پاکسازی مزرعه «آن را به قطعات مساوی تقسیم می‌کردند و هر خانواده یکی از این قطعات را بر می‌داشت.»<sup>۷۰</sup> در شکل دیگر گونلاگوتزا همان گروه از مردان به کمک هم مراسمی را در روستا برپا می‌کردند. این مراسم می‌تواند شامل جشن و سرور، رقص، و امروزه عید مذهبی قدیس حامی روستا باشد. این شکل از گونلاگوتزا از نظر کاربرد به گروه‌های رقص سرخپوستان پوئبلو در جنوب‌غربی ایالات متحده<sup>۷۱</sup> شباهت دارد. اعضای این گروه‌های رقص باید متأهل و مسؤول کاری باشند تا به عضویت گروه در آیند. بنا به مدارک باستان‌شناختی از آمریکای مرکزی، به نظر می‌رسد که از حدود ۱۵۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م افراد مختلف از خانواده‌ها و تبارهای متفاوت در گروه‌هایی از این دست عضویت داشتند. مثلاً روستاییان تلاتیلکو (Tlatilco) در دشت مکزیکوسیتی اغلب به همراه نوعی ماسک سفالی به خاک سپرده می‌شدند که به ماسکهای رقصان پوئبلو یا ایروکوآ (Iroquois)

شبهات دارد. ۷۲ تکه‌های ماسکهایی مشابه این حتی در دشت آهاکا در چند صد کیلومتری جنوب دشت مکزیکوسیتی به دست آمده است. در عین حال در بخش وسیعی از آمریکای مرکزی در همین زمان به صدها پیکرک بر می‌خوریم که رقصانی را با ماسک، جفجغه، مهره و زیورآلات نشان می‌دهد که خود را به شکل حیوانات مختلف در آورده‌اند.

از ۷۰۰۰ تا ۵۵۰۰ ق م در بیشتر خاور نزدیک، روستا با خانه‌های چهارگوش جانشین مجموعه با کلبه‌های گرد شد. این روستاها یک تا چهار هکتار وسعت داشتند؛ چند نمونه نیز وجود دارد که بزرگ‌ترند. از همین زمان می‌توان تفاوت‌هایی را در اندازه و تسهیلات انباری خانه‌های چهارگوش ملاحظه کرد. خانواده در این زمان هنوز واحد تولید بود. اما این تفاوت‌ها را می‌توان به تفاوت در الگوی تولید، محصول افزوده، یا انباشت «ثروت» در برخی خانواده‌ها نسبت داد. بیایید به چند نمونه نگاهی بیندازیم:

نام: بیضا (لایه‌های ۱ تا ۳)

موقعیت: (به بالا نگاه کنید)

تاریخ تقریبی: حدود ۶۵۰۰ ق م (نوسنگی پیش از سفال)

کاوشگر: داین کرکبراید

توصیف: در لایه‌های زیرین بیضا دهها خانه چهارگوش به چشم می‌خورد. میانگین اندازه این خانه‌ها ۵ در ۶ متر (حدود ۳۰ متر مربع) است. در چند تا از این خانه‌ها بقایای راه پله و شمع پشت‌بندی به چشم می‌خورد که می‌تواند حاکی از این باشد که این خانه‌ها در اصل دو طبقه بودند. بنا به کرکبراید، خانه‌های چهارگوش کوچکتر در حواشی محوطه قرار داشتند. خانه‌های بزرگتر حیاط محصور دارند؛ محوطه‌های انباری و کارگاه‌های تخصصی در طبقه پایین خانه قرار دارند. گزارش کاوش در این کارگاه‌ها به تفصیل منتشر نشده است، اما با توجه به موادی که از برخی از کارگاه‌ها به دست آمده به نظر می‌رسد که گروهی از خانواده‌ها به مواد خام وارداتی دسترسی داشتند که دیگران از آنها محروم بودند. این مواد خام برای تولید زیورآلات به کار می‌رفتند.

نام: تل موریپ (لایه‌های ۱۰ تا ۱۷)

موقعیت: (به بالا نگاه کنید)

تاریخ تقریبی: حدود ۷۵۰۰ ق م

کاوشگران: ون لون و اسکینر

توصیف: در لایه‌های زیرین موریپ خانه‌های چهارگوشی به چشم می‌خورد که از بلوکهای سنگی ساخته شده‌اند. اما در بیشتر موارد چون فضای کاوش محدود بود فقط بخشی از خانه پیدا شده است. مساحت سازه شماره ۱۶ حدود ۱۲/۵ مترمربع بود. این سازه به چهار اتاقک کوچکتر تقسیم شده بود که احتمالاً انباری بودند (به جرمو در ادامه نگاه کنید). در کنار این سازه حیاطی به چشم می‌خورد. سازه شماره ۱۹ حداقل ۵ در ۲۵ متر مربع مساحت داشت. احتمالاً بخشهایی از این سازه هنوز کاوش نشده است. در این دوره روستای موریپ حدود ۳ هکتار وسعت داشت.

نام: جرمو

موقعیت: دره چمچمال، شمال عراق

تاریخ تقریبی: ۶۷۵۰ تا ۶۰۰۰ ق م

کاوشگر: رابرت بریدوود

توصیف: جرمو احتمالاً در اصل مساحتی نزدیک به ۲ هکتار داشته است. یکی از خانه‌ها که بریدوود توصیف می‌کند حدود ۳۰ متر مربع زیربنا و حیاط یا کارگاهی به مساحت ۳-۴ مترمربع دارد. زیربنا هفت اتاقک چهارگوش دارد که چهارتایشان احتمالاً انباری بودند. بنابراین، فضای نشیمن یا خواب احتمالاً فقط حدود ۱۵ متر مربع بوده است (شکل ۵).

نام: متاره

موقعیت: در کوهپایه‌های جنوب کرکوک، شمال عراق

تاریخ تقریبی: حدود ۵۵۰ ق م (۹)

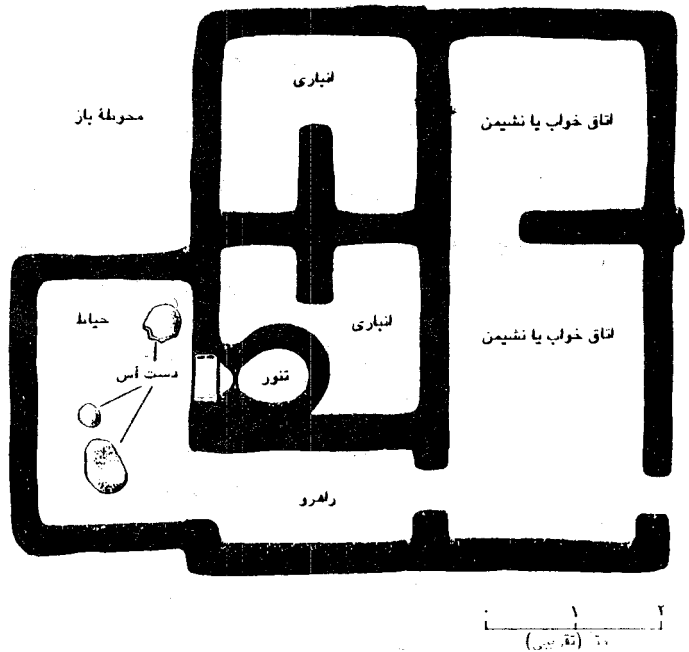
کاوشگران: بریدوود و همکاران

توصیف: متاره حدود ۲ هکتار مساحت دارد. خانه‌ای که بهتر از همه محفوظ مانده (کارگاه ۹، لایه ۲) حدود ۲۴ مترمربع زیربنا دارد. این فضا به چهار اتاق تقسیم شده که بزرگترینشان ۲/۵ در

خانواده. به عبارت دیگر، باید تحقیق کرد که آیا واحد پایه در تولید و ذخیره‌سازی خانواده گسترده و چند زنه بود یا خانواده هسته‌ای و تک زنه. می‌دانیم که در دوره‌های آتی در خانه‌های چهارگوش خانواده‌های گسترده زندگی می‌کردند. این خانواده‌ها در خانه‌های چند اتاقه زندگی می‌کردند که حیاتی مشترک داشت. در سیستم‌های اقتصادی که بر کشاورزی و دامپروری استوار بود این قبیل خانواده‌های گسترده کارآیی بیشتری داشتند، چرا که برای تمامی فرزندان خانواده کاری وجود داشت تا انجام دهند.

شوارتفگر<sup>۷۵</sup> اشاره دارد که در قبیله هاسا در عرض یک نسل خانه‌های چهارگوش جایگزین کلبه‌های گرد شدند. این مشاهده برای باستان‌شناسان بسیار آموزنده است. بنا به داده‌های شوارتفگر می‌توان احتمال داد که در دوران پیش از تاریخ تمامی کلبه‌های گرد به طور همزمان مسکونی نبوده‌اند. با توجه به این امر باید در تخمین‌هایمان درباره جمعیت دوران پیش از تاریخ تجدید نظر کنیم و آنها را کاهش دهیم. علاوه بر این، مشاهدات شوارتفگر نشان می‌دهد که کلبه‌های گرد ممکن است در عرض یک دوره باستان‌شناختی جای خود را به خانه‌های چهارگوش بدهند (نسل قدیمی باستان‌شناسان چنین تغییرات ناگهانی را معمولاً به تهاجم مردمی جدید نسبت می‌دادند!). مطالعات شوارتفگر همچنین نشان می‌دهد که یکی از دلایل این تغییر افزایش درآمد بود. به عبارت دیگر درآمد بیشتر خانواده را از حالت هسته‌ای در آورده و به واحدهای گسترده و کوچکتر تقسیم می‌کند. برخلاف دوره پیش، درآمد بیشتر به این واحدهای کوچک‌تر کمک می‌کند که به خودبسندگی اقتصادی دست یابند.

آیا این روند برگشت‌پذیر بود؟ جوان اُتس بر این عقیده است.<sup>۷۶</sup> وی به نتایج کاوش‌های هیئت روسی در یاریم تپه در شمال عراق اشاره می‌کند که نشان می‌دهد خانه‌های چهارگوش دوره نوسنگی جدید جای خود را به مجموعه‌ای از کلبه‌های گرد و کوچک داده‌اند. علاوه بر این، او این پرسش مهم را مطرح می‌کند که سبک‌های مختلف خانه‌سازی تا چه حد به مردم مختلف ارتباط دارند. تردیدی نیست که در دوره نوسنگی مردم مختلفی در خاور نزدیک زندگی می‌کردند، اما هنوز نمی‌دانیم که چگونه با توجه به سبک‌های مختلف معماری می‌توان به تفاوت‌های اجتماعی پی برد.

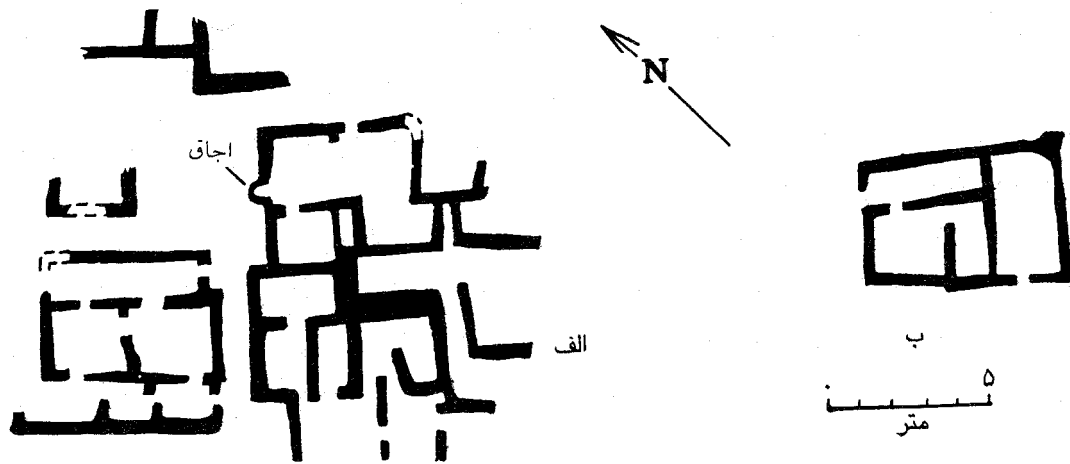


شکل ۵. نمونه «گونه‌نما» از خانه‌های چهارگوش جرمو، عراق. بازسازی براساس داده‌های رابرت بریدو و دوبروس هاو. منبع:

R.J. Braidwood and B. Howe. 1960. Prehistoric Investigations in Iraqi Kurdistan. Studies in Ancient Oriental Civilization 31. Chicago.

۲ متر و کوچکترینشان ۲ در ۱ متر مساحت دارد (شکل ۶ ب). این احتمال وجود دارد که این خانه از کوچکترین نمونه‌ها بوده باشد. در کارگاه ۹، لایه ۱ سازهایی با چهار تا شش اتاق یافت شد؛ برخی اتاقها بزرگ بودند و اندازه‌شان به ۵ در ۵ در ۳/۵ متر (۱۷/۵ متر مربع) می‌رسید (شکل ۶ الف). برخی از اتاقهای کوچکتر احتمالاً انباری بودند؛ در کنج اتاقهای دیگر نیز خمره‌های بزرگی برای ذخیره‌سازی پیدا شد.

ما با دو پرسش مواجهیم: چرا در خاور نزدیک روستا با خانه‌های چهارگوش جانشین مجموعه با کلبه‌های گرد شد و این جایگزینی چگونه تحقق یافت. به چهار پاسخ احتمالی می‌توان اشاره کرد. اما ابتدا باید به نکته‌ای اشاره کنم که گروهی را دچار اشتباه کرده است: آنچه اهمیت دارد شکل «گرد» یا «چهارگوش» خانه نیست، بلکه این پرسش است که آیا در آن یک نفر زندگی می‌کرد یا یک



شکل ۶. خانه‌های چهارگوش از متاره، عراق. الف: پلان بخشی از کارگاه IX، لایه ۱. ب: پلان کامل خانه‌ای از کارگاه IX، لایه ۲. منبع:

R.J. Braidwood et al. 1952. Matarrah. Journal of Near Eastern Studies XI(1).

این دلیل که در آمریکای مرکزی تأکید بر لایه‌نگاری و شناسایی تسلسل باستان‌شناختی بوده نه بر کاوشهای افقی و خاکبرداری سازه‌های معماری. مزید بر علت اینکه، برخلاف معماران این دوره در خاور نزدیک که از خشت و چینه استفاده می‌کردند، خانه‌های این دوره در آمریکای مرکزی از مصالح فقیرانه‌تری ساخته شده‌اند. بیایید به چند محوطه باستانی نگاهی بیندازیم:

نام: تی یراس لارگاس (لایه‌های مربوط به دوره شکل‌گیری قدیم)

موقعیت: بر کرانه رودخانه آتویاک در ۵ کیلومتری شمال شهر آهاکا، مکزیک

تاریخ تقریبی: ۱۴۰۰ تا ۹۰۰ ق م

کاوشگر: مارکوس وینتر<sup>۷۹</sup>

توصیف: تی یراس لارگاس محوطه‌ای است کوچک و کم‌عمق. وینتر براساس نمونه‌برداری دقیق در این محوطه دست به کاوشهای گسترده زد. از این رهگذر، استقرارگاه تی یراس لارگاس را با دقت می‌توان بازسازی کرد. در حدود ۱۳۰۰ ق م این آبادی ۶ تا ۱۲ خانوار را در خود جا داده بود و حدود نیم هکتار مساحت داشت. در حدود ۹۰۰ ق م آبادی رشد کرده بود و با مساحتی نزدیک به ۱/۵ هکتار ۱۲ تا ۲۲ خانوار داشت. در هر دو دوره واحد زیستی خانه‌ای از گل و جگن به طول ۶.۷ و عرض ۴.۵

علاوه بر این، احتمالاً برخی گروهها دلایل موجهی داشتند که به مجموعه‌ها روی بیاورند؛ مثلاً، همان گونه که فورج<sup>۷۷</sup> اشاره می‌کند، گروههای کوچکتر آسانتر می‌توانستند از خود دفاع کنند. پیش از آنکه به مطالعه خانه‌های چهارگوش در آمریکای مرکزی بپردازیم، باید اعتراف کنم که من در اینجا عمداً از پرداختن به پرسشی پیچیده‌تر پفره می‌روم و آن را به نسلهای آتی باستان‌شناسان خاور نزدیک وا می‌گذارم. لوی استروس و دیگران<sup>۷۸</sup> بر آنند که بین جهان بینی مردمی که در کلبه‌های گرد و خانه‌های چهارگوش زندگی می‌کنند، تفاوت‌های عمیقی وجود دارد. مثلاً مردمی که در کلبه‌های گرد زندگی می‌کنند دیدگاهی دوگانه نسبت به جهان دارند و آن را به صورت اندرون و بیرون می‌بینند، در حالی که ساکنان خانه‌های چهارگوش بیشتر به چهار جهت اصلی معتقدند. تغییر از کلبه‌های گرد به خانه‌های چهارگوش به احتمال زیاد با تغییری در جهان بینی همراه بوده است، اما در حال حاضر بعید می‌دانم که با توجه به مدارک باستان‌شناختی بتوان به سرنخی در این زمینه دست یافت؛ بنابراین در اینجا از پرداختن به آن پرهیز می‌کنم.

در مقایسه با همکارانشان در خاور نزدیک، باستان‌شناسایی که در آمریکای مرکزی به کار مشغولند نمونه‌های معدودی از روستاهای دوره شکل‌گیری قدیم را کاوش کرده‌اند، احتمالاً به

متر (به مساحت ۲۵-۲۴ مترمربع) بود که احتمالاً خانواده‌ای متشکل از ۲ تا ۴ نفر در آن زندگی می‌کرد. هر خانه ۲ تا ۶ انبارک زنگ شکل زیرزمینی داشت؛ با توجه به موقعیتشان به نظر می‌رسد که این انبارکها خصوصی بودند و ساکنان خانه آنها را با دیگر خانواده‌ها شریک نمی‌شدند. در چند مورد به نظر می‌رسد که یک واحد مسکونی بزرگ نیز در آبادی وجود داشت. این واحد مسکونی از یک پاسیو یا حیاط مستطیل شکل به پهنای ۳۰ متر تشکیل شده بود که قسمتهای مسکونی را در سه طرف آن می‌ساختند و طرف چهارم را باز می‌گذاشتند (شکلهای ۷ و ۸).

نام: سن خوزه موگوتنه (لایه‌های مربوط به دوره شکل‌گیری قدیم)

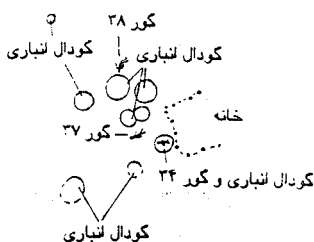
موقعیت: بر کرانه رودخانه آتویاک در ۱۵ کیلومتری شمال شهر آهاکا، مکزیک

تاریخ تقریبی: ۱۴۰۰ تا ۹۰۰ ق م

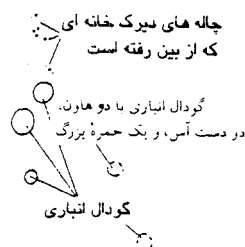
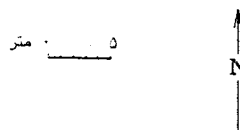
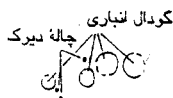
کاوشگران: کنت فلنری و همکاران<sup>۸۰</sup>

توصیف: سن خوزه موگوتنه با تی یراس لارگاس هم‌دوره

است، اما به نظر می‌رسد که سن خوزه موگوتنه بزرگترین استقرارگاه دوره شکل‌گیری قدیم در منطقه آهاکا باشد. در حدود ۱۳۰۰ ق م سن خوزه موگوتنه روستایی به مساحت ۱-۲ هکتار با حداقل ۱۵ تا ۳۰ خانوار بود. در مرکز روستا محوطه‌ای به مساحت ۳۰۰-۲۰۰ مترمربع قرار داشت که در آن چند «بنای همگانی» به چشم می‌خورد. این بناها اندود شده بودند و تقریباً یک پنجم مساحت روستا را تشکیل می‌دادند اما کاربردشان مشخص نیست. در حدود ۹۰۰ ق م مساحت سن خوزه موگوتنه به حدود ۲۰ هکتار رسید و احتمالاً ۳۲۰-۲۴۰ خانوار در آن زندگی می‌کردند. حدود ۱۲ خانه از این دوره در کاوشها شناسایی شده‌اند. همچون تی یراس لارگاس این خانه‌ها از گل و جگن ساخته شده‌اند، ۲۴-۲۵ متر مربع مساحت دارند، در آنها انبارکهای زیرزمینی به چشم می‌خورد و به وسیله حیاط یا پاسیوهایی به پهنای ۳۰-۲۰ متر از خانه‌های دیگر مجزا می‌شوند. افزون بر این، مطالعات ما درباره پراکندگی ابزارها بر کف اتاقها حاکی از آن است که خانه‌ها به کارگاههای مردانه و زنانه «تقسیم‌بندی» شده بودند. خانه‌های سرخپوستان امروزی در

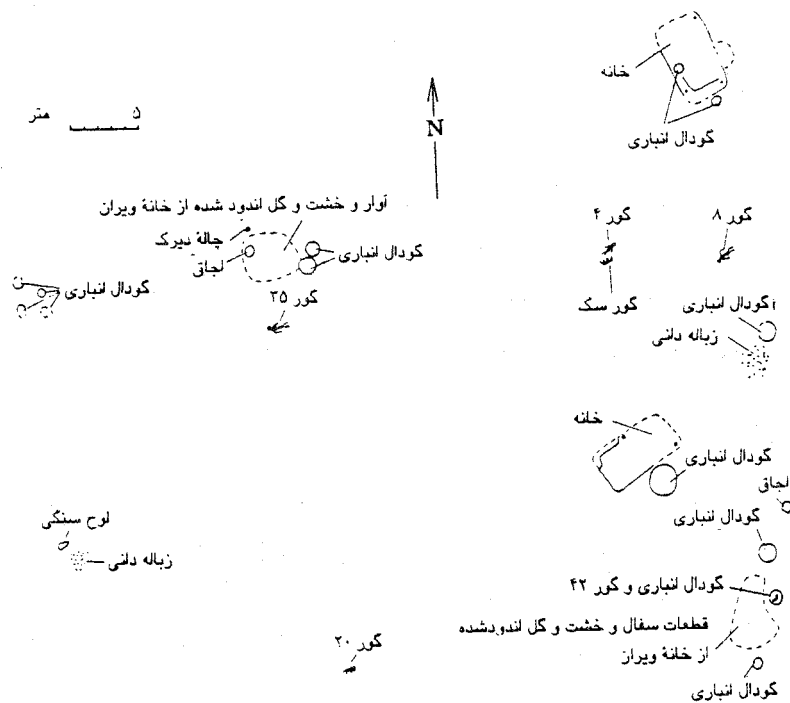


گودال انباری با  
انبارهای  
سخت‌ساز  
اشهر شده



شکل ۷. پلان بخشی از تی یراس لارگاس، آهاکا، مکزیک. بر اساس داده‌های ویراسته از:

M. C. Winter. 1970. Excavations at Tierra Largas (Atzompa Oaxaca). In Preliminary Archaeological Investigations in the Valley of Oaxaca, Mexico. K. V. Flanney, ed. Ann Arbor.



شکل ۸. پلان بخشی از تی یراس لا رگاس، آهاکا، مکزیک در حدود ۹۰۰ ق.م. بر اساس داده‌های ویراسته از:

M. C. Winter. 1970, Excavations at Tierra Largas (Atzompa Oaxaca). In Preliminary Archaeological Investigations in the Valley of Oaxaca, Mexico. K. V. Flannery, ed. Ann Arbor.

این گزارش‌ها می‌توان به اطلاعات بیشتری در زمینه مسائل پیش گفته دست یافت. سن لورنزو در سواحل خلیج مکزیک احتمالاً بزرگترین محوطه مربوط به دوره شکل‌گیری قدیم در آمریکای مرکزی است. در اینجا نیز به خانه‌هایی بر می‌خوریم که در سه طرف پاسیوهای مستطیل شکل احداث شده‌اند.<sup>۸۲</sup> در محوطه باستانی مویوتزینگو در دره پوئبلا نیز خانه‌هایی به چشم می‌خورد که انبارکهای زیرزمینی زنگ شکل دارند.<sup>۸۳</sup> در چند محوطه باستانی دیگر از تامپیکو در مکزیک تا گواتمالا نیز باستان‌شناسان به بقایای دیرک یا گل سوخته و کنج خانه‌ها دست یافته‌اند که نشان می‌دهد خانه‌های این دوره چهارگوش بوده‌اند.

به نظر می‌رسد که آمریکای مرکزی شاهد مرحله‌ای با مجموعه کلبه‌های گرد نبوده و قدیمترین استقرارگاه‌های دائمی آن آبادی یا روستاهایی با خانه‌های چهارگوش بوده است. این امر احتمالاً تا حدودی ناشی از این است که برخلاف خاور نزدیک، در آمریکای مرکزی مدتها پیش از اینکه کشاورزی آغاز شود، خانواده جایگاه خود را در مقام واحد زیربنایی تهیه و ذخیره

مناطق کوهستانی چیاپاز (Chiapas) نیز این چنین است.<sup>۸۱</sup> در مواردی که پراکندگی اشیاء بر کف اتاقها را نقشه برداری کردیم «ابزارهای زنانه» (چون سنگ وردنه‌های دو دسته، رنده نرت از شاخ گوزن، ظروف پخت و پز آهک گرفته، و امثالهم) در دست راست ورودی در نیمه شمالی خانه قرار داشتند. در دست چپ ورودی در نیمه جنوبی خانه، به خصوص گوشه شمال شرقی آثار چخماق تراشی و دیگر «ابزارهای مردانه» چون منته، رنده، چاقو، و امثالهم به چشم می‌خورد. افزون بر این، خانه‌ها از نظر فراوانی مواد لوکس (چون سنگ آهن، صدف شاخدار، صدف مروارید، یا سفالهای وارداتی) با هم تفاوت‌های عمده داشتند. برخلاف کلبه‌های شماره ۹ و ۱۰ در نحل ارن که در بالا به آنها اشاره شد تفاوت‌هایی که ما مشاهده کردیم فقط به مجموعه ابزار مختلف مربوط نمی‌شود، بلکه حاکی از تفاوت در الگوی تولید، بازده، یا انباشت «ثروت» از خانواری به خانوار دیگر است.

پلان خانه‌های کاوش شده در گزارشهای باستان‌شناختی مربوط به آمریکای مرکزی به ندرت پیدا می‌شود، اما براساس

سازی مواد غذایی تثبیت کرده بود. این تحول احتمالاً در استقرارگاههای کلان قبیله‌های دوره شکارگری و گردآورندگی تحقق یافته بود.

### مزایای روستا بر مجموعه

پرسش مهم این است: چرا آمریکای مرکزی و خاور نزدیک، با اینکه پیشینه‌ای متفاوت داشتند و مسیر تطوری مختلفی را طی کردند، هر دو در نهایت به مرحله‌ای رسیدند که الگوی متداول استقراری روستا با خانه‌های مستطیل شکل بود؟ خواننده‌های موشکاف این مقاله احتمالاً تا به حال دریافته‌اند که دلیل خود روستا نیست، بلکه ساختار اجتماعی و سیاسی است که روستانشینی را شکل می‌دهد. روستا از خانه‌های بزرگ و هسته‌ای تشکیل می‌شود که خانواده‌های خویشاوند در آن زندگی می‌کنند و هر یک زمین و تسهیلات ذخیره‌سازی خود را دارند. این جامعه انجمنهایی دارد که رؤسای خانواده‌های مختلف را گرد هم می‌آورد تا با همکاری هم مراسم و کارهای مختلف را انجام دهند. این ویژگی روستا در مجموعه به چشم نمی‌خورند.

اشماید<sup>۸۴</sup> اشاره می‌کند که بین سرخپوستان ازتک (Aztec) و زاپوتک که در روستاهای هسته‌ای زندگی می‌کردند، و همسایگان ضعیفترشان، سرخپوستان میه (Mixe)، که در خانه-باغهای پراکنده یا کلبه‌های کوچک در نزدیکی کشتزارهایشان زندگی می‌کردند، تفاوت‌های مهمی وجود داشت. بنا به اشمایدی یکی از عواملی که به انسجام روستاهای ازتک و زاپوتک کمک می‌کرد انجمنهایی چون گوئلاگوتزا بود که کشتزارها را پاک‌سازی و سپس آنها را بین اعضای انجمن تقسیم می‌کردند. «از این رهگذر، زمینی که به یک خانواده تعلق داشت بین جامعه تقسیم می‌شد... این امر موجب می‌شد که روستاییان، به جای اینکه به کشتزارهایشان در دور و نزدیک نقل مکان و در آنجا کلبه‌ای برپا کنند، در روستا بمانند و استقرارگاهی بزرگتر و فشرده‌تر را شکل دهند، در این قبیل استقرارگاهها فعالیت‌های مختلف فرصت می‌یافتند که جدا شده و تخصصی شوند. بدین ترتیب، مردم در حالی که هنوز به کشاورزی اشتغال داشتند پیشه‌های مختلف، هنر و فنون متفاوت را شکل و گسترش دادند.»<sup>۸۵</sup> از آن سو، در بین سرخپوستان میه «هر خانواده

کشتزارش را خود پاکسازی می‌کرد و سپس در میان کشتزار کلبه‌ای می‌ساخت. بدین ترتیب، خانه-باغهای فراوانی در میان جنگل سبز شدند که در هر یک خانواده‌ای می‌زیست. خانواده‌ها معمولاً با همسایگانشان فاصله زیادی داشتند. افراد هر خانواده در مقابل مشکلات زندگی دست تنها بودند. بین فعالیت‌های مختلف جدایی وجود نداشت و گرچه در نزدیکی سرخپوستان میه گروه‌های پیشرفته‌ای زندگی می‌کردند، آنان به ندرت چیزی از همسایگانشان فرا گرفتند.»<sup>۸۶</sup>

دیگر پرسش مهم توانایی بالقوه این دو نوع استقرارگاه در زمینه افزایش و گسترش فعالیت‌های تولیدی است. در جوامع بی‌طبقه، مجموعه‌ها و روستاها هر دو تشکیلات سیاسی مختصری دارند و لذا نمی‌توانند میزان تولید خود را از حد مشخصی افزایش دهند. باستان‌شناسان عموماً بر این عقیده‌اند که اندازه روستا بازده کشاورزی آن را منعکس می‌کند. اما داده‌های مردم شناختی حاکی از آن است که آنچه رشد روستا را محدود می‌کند ناتوانی تشکیلات سیاسی در کنترل جامعه‌ای بزرگ است. بومیان تیو در آفریقا هرگاه به مشکلی لاینحل برمی‌خورند متفرق شده و مجموعه‌های کوچکتری را شکل می‌دهند. به جز موارد استثنایی بعید است که جمعیت یک مجموعه تیو از ۸۰ نفر بالاتر رود. در واقع میانگین جمعیت این قبیل مجموعه‌ها حدود ۲۰ نفر است. همچنین باید به مجموعه‌هایی توجه کرد که کلبه‌هایشان ترتیبی دایره‌وار دارند. این قبیل مجموعه‌ها با مشکلی مواجهند، چرا که گسترش مجموعه قطر دایره را افزایش می‌دهد و فضای بین کلبه‌ها و فواصل اجتماعی را به هم می‌ریزد. فقط مجموعه‌ها نیستند که با مشکل رشد بی‌رویه دست به گریبانند. کارنیه رو<sup>۸۷</sup> اشاره دارد که قبایل کشاورز در آمازون «معمولاً به دلایلی متفرق می‌شوند که ربطی به شیوه معیشت آنان ندارد.» این دلایل غالباً از مشکلاتی که روش کشاورزی آنان پدید می‌آورد مهمتر است و «آنان ترفندهای سیاسی لازم را ندارند تا بر عوامل تفرقه‌افکن غلبه کنند و جامعه رو به رشد را منسجم نگاهدارند.»

ضعف تشکیلات سیاسی به مشخصه دیگری دامن می‌زند که در جوامع بی‌طبقه چون مجموعه‌ها و روستاها به چشم می‌خورد: افزایش تولید در این قبیل جوامع دشوار است. در این

زمینه، بسیاری از باستان‌شناسان بر این باورند که آنچه در درجه نخست کشاورزان ابتدایی را محدود می‌کند فقر فن‌آوری انسان است. اما داده‌های مردم‌شناختی حاکی از آن است که محدودیت اصلی از فقدان قدرت واقعی در جامعه نشأت می‌گیرد. صد سال پیش فلاسفه اجتماعی چون مارکس و انگلس اشاره کردند که آنچه تولید یک جامعه را محدود می‌کند تشکیلات کاری آن جامعه است نه وسایل کارش. سلینز در کتاب مهمش، اقتصاد عصر حجر<sup>۸۸</sup>، مجموعه‌ای گسترده از داده‌های مردم‌شناختی را گردآورده که نشان می‌دهد جوامع بی‌طبقه معمولاً دچار کم‌فراوردگی هستند. به قول سلینز مشکل اصلی در افزایش تولید در این قبیل جوامع فنون بهینه نیست بلکه این است که چگونه «مردم را به کار بیشتر یا مردم بیشتری را به کار بکشیم.» روستاها در زمینه افزایش تولید در مقایسه با مجموعه‌ها در وضع بهتری هستند. مجموعه‌ها در واقع همچون کُمونهای هستند که همان‌گونه که اشاره کردیم، مردم به راحتی در تسهیلات ذخیره‌سازی شریکند و افزایش تولید پاداشی دربر ندارد. در واقع، عکس این قضیه غالباً صادق است: مثلاً در قبیله تیو اگر افرادی بخواهند بیش از نیازشان سیب‌زمینی هندی بکارند یا کشت و کارشان آنقدر بزرگ است که به آنها فرصت نمی‌دهد تا در فعالیتهای همگانی مجموعه همکاری کنند کدخدای مجموعه جلویشان را می‌گیرد.<sup>۸۹</sup> در این جامعه بین ساکنان مجموعه از نظر زمینداری، دارایی، و وسایل زندگی تفاوت چندانی وجود ندارد و فرایندهای اجتماعی از رشد این قبیل تفاوتها جلوگیری می‌کنند.

با تطوّر به جوامعی چون روستا با خانه‌های چهارگوش که واحد تولید خانواده است و افراد کمتری به تسهیلات ذخیره‌سازی دسترسی دارند مردم آزادی بیشتری برای افزایش فعالیتهای تولیدی دارند. باید به خاطر داشت که جوامعی روستایی وجود دارند که هنوز نسبت به بهره‌مندی شخصی حساسیت خاصی دارند و یا از «فرایندهای همترازگری» (leveling mechanisms) چون برگزاری مراسم مختلف سود می‌جویند تا بهره یا محصول مازاد را به مساوات بین تمامی افراد جامعه تقسیم کنند. از آن سو، جوامع فراوانی وجود دارند که خانواده‌ها از نظر دارایی و مایملک تفاوت فراوان دارند، اما این امر

به طبقه‌بندی اجتماعی منتهی نمی‌شود. جوامع ملانزی در اقیانوس آرام با «بزرگمرد» (Big Man) «هایشان نمونه خوبی از این قبیل جوامع‌اند.»<sup>۹۰</sup> در واقع، در این قبیل جوامع یک خانواده می‌تواند بیشتر از نیازش بکار، بیشتر کار کند، محصولش را انبار کند، و اگر خواست «سود»ش را با هیچ کس شریک نشود. اما به احتمال زیاد عامل این کارها یکی از اعضای این خانواده است که به کمک نیروی جاذبه‌اش دیگران را به کار بیشتر تحریک می‌کند. این فرد سپس با محصولات افزوده جشنهای چشمگیری برپا می‌کند یا آنها را به دیگران هدیه می‌دهد و از این رهگذر برای خود و خانواده‌اش شأن و شوکت به دست می‌آورد.

در «ایله‌ها» (chiefdoms) که جوامعی طبقاتی‌اند این وضعیت تشدید می‌شود. احتمالاً یکی از دلایل این امر این است که در این قبیل جوامع ترغیب یکی از افراد جامعه جای خود را به اقتدار واقعی می‌دهد که مردم را به تولید بیشتر تحریک می‌کند. این قبیل جوامع قدرت و اقتدار این را دارند که روستاهای بزرگ را که در دیگر مواقع متفرق می‌شوند منسجم نگاهدارند.<sup>۹۱</sup> در این جوامع به تسهیلات ذخیره‌سازی در خانه‌های چهارگوش، مواد خام وارداتی، مواد لوکس، و دیگر محصولات بر می‌خوریم که نظیر آنها در مجموعه کلبه‌های گرد به چشم نمی‌آید. با این حال، باید به باستان‌شناسان گوشزد کرد که این قبیل تنوع یافته‌ها را با تفاوتهای «کاربردی» نظیر آنچه در مورد کلبه‌های یک نفره و دو نفره اشاره شد (بالا) اشتباه نگیرند.

در خاتمه باید به جنبه‌های دفاعی استقرارگاههای مختلف اشاره کرد: روستاهای هسته‌ای در این زمینه بر خانه باغهای تک‌افتاده یا مجموعه‌ها برتری فراوان دارند. هنوز نمی‌دانیم که نقش تهاجم و تدافع در تطوّر روستاهای بزرگتر و فشرده‌تر چه بوده است. اما دیوارهای دفاعی جریکو در دوره نوسنگی پیش از سفال<sup>۹۲</sup> و محوطه‌های جدیدتر دوره سامره<sup>۹۳</sup> و همچنین موقعیت دفاعی شماری از روستاهای دوره شکل‌گیری قدیم در آمریکای مرکزی<sup>۹۴</sup> حاکی از آن است که دفاع از استقرارگاه مسئله‌ای مهم بوده است. دو نوشته مهم به قلم وایدای<sup>۹۵</sup> و سلینز<sup>۹۶</sup> حاکی از آن است که در مواقع اضطراری که دفاع از جامعه لازم است قبایل عادت تفرّق و پراکنش خود را کنار گذاشته و گرد هم می‌آیند. این مطالعات نشان می‌دهد که کشاورزان ابتدایی حتی در

موقعی که زمین کافی دارند گاهی به قلمرو دیگران حمله می‌کنند. در مطالعات سلینز قبیله تیو نمونه‌ای بارز از این فرایند را به نمایش می‌گذارد.<sup>۹۷</sup>

مطالعات پیش گفته این احتمال را مطرح می‌کند که با پیدایش روستاهای هسته‌ای مجموعه‌ها یا خانه باغهای همسایه در معرض خطر قرار می‌گرفتند. تنها راه حل این استقرارگاهها این بود که خود گرد هم آمده و استقرارگاهی هسته‌ای را شکل دهند یا به استقرارگاه مهاجم بپیوندند یا راه گریز را در پیش گیرند. در برخی مناطق «عقب‌نشینی» در مقابل روستاهای مهاجم به پراکنش مردم به خانه باغهای تک افتاده و کوچک یا بازگشت آنان

به مجموعه‌ها منتهی شد. باید در مدارک باستان‌شناختی در پی چنین تغییراتی بود، چرا که تغییرات سیاسی دوره‌های آتی احتمالاً در این قبیل تحولات در دوره روستانشینی ریشه داشت. دوره‌های پیامد در تطوّر اجتماعی - فرهنگی آمریکای مرکزی و خاور نزدیک شاهد پیدایش ایلها، جوامع طبقاتی، و حکومت‌های آغازین بود. این تحولات بر افزایش چشمگیر فعالیت‌های تولیدی و تفاوت‌های عمیق در دارایی و شأن اجتماعی مردم استوار بود. بنا به مدارک مردم شناختی موجود این قبیل تغییرات دقیقاً همانهایی هستند که ساکنان مجموعه‌ها با کلبه‌های گرد از آنها به شدت خودداری می‌کنند.<sup>۹۸</sup>

\* این مقاله ترجمه ای است از:

Kent V. Flannery 1972. The Origins of the Village as a Settlement Type in Mesoamerica and the Near East: A Comparative Study. In *Man, Settlement and Urbanism*. P. J. Ucko, R. Tringham, and G. W. Dimbleby, eds. Pp. 23-53. London: Duckworth.

<sup>۱</sup> مثلاً رک:

J. H. Steward 1955. *Theory of Culture Change: The Methodology of Multilinear Evolution*. Urbana. فصل ۱۱.

<sup>۲</sup> M. van Loon 1968. The Oriental Institute Excavations at Mureybit, Syria: Preliminary Report on the 1965 Campaign. *Journal of Near Eastern Studies* 27(4): 265-290.

<sup>۳</sup> R. S. MacNeish 1964. Ancient Mesoamerican Civilization. *Science* 143: 531-537.

<sup>۴</sup> انتقادی بر نظریه تطوّر چندراستا را در نوشته زیر می توان یافت:

C. Renfrew 1969. Trade and Culture Process in European Pre-history. *Current Anthropology* 10: 151-169.

<sup>۵</sup> D. L. Clarke 1968. *Analytical Archaeology*. London.

همچنین رک:

J. Doran 1970. Systems Theory, Computer Simulations, and Archaeology. *World Archaeology* 1: 291.

<sup>۶</sup> مثلاً نگاه کنید به مقاله زیر و ارجاعهای آن:

C. C. Lamberg-Karlovsky 1970. Operations Problems in Archaeology. In A. Fischer, ed., *Current Directions in Archaeology*. Bulletin of American Anthropological Association 3: 113.

<sup>۷</sup> F. Hole and K. V. Flannery 1967. The Prehistory of Southwestern Iran: A Preliminary Report. *Proceedings of Prehistoric Society* 33: 147-206.

<sup>۸</sup> L. R. Binford and S. R. Binford 1966. A Preliminary Analysis of Functional Variability in the Mousterian of

Levallois Facies. *American Anthropologist* 68: 238-295.

<sup>9</sup> E. Wilmsen 1970. Late Pleistocene Human Ecology. *Abstracts of the 1st Annual Meeting of American Quaternary Association*. p. 153.

<sup>10</sup> R. B. Lee and I. DeVore, eds. 1968. *Man the Hunter*. Chicago (مخصوصاً فصل یکم).

<sup>11</sup> R. S. McNeish 1964. *op. cit.*; R. S. McNeish 1976. *Prehistoric Settlement Patterns in the Tehuacán Valley*. Austin.

<sup>12</sup> J. H. Steward 1955. *op. cit.* فصل ۶.

<sup>۱۳</sup> در مورد غارهای ابوظقه و قصر عقیل رک:

F. C. Howell 1959. Upper Pleistocene Stratigraphy and Early Man in the Levant. *Proceedings of the American Philosophical Society* 103(1): 1-65, به همراه کتابنامه.

در مورد غار یافته رک:

F. Hole and K. V. Flannery 1967. *op. cit.*

در مورد غار شانیدر رک:

R. S. Solecki 1963. Prehistory in Shanidar Valley, Northern Iraq. *Science* 139: 179-193, به همراه کتابنامه.

<sup>14</sup> P. Wagner 1960. *The Human Use of the Earth*. New York, فصل ۶.

<sup>15</sup> L. R. Binford 1965. Unpublished Comments at Seminar. *The Social Organization of Prehistoric Communities*. 64th Annual Meeting of the American Anthropological Association, Denver, November 1965.

<sup>16</sup> R. S. Solecki 1963. *op. cit.*; R. S. Solecki 1955. Shanidar Cave, A Palaeolithic Site in Northern Iraq. *Annual Report of Smithsonian Institution for 1954* (Pub. 4190), Fig. 6, p. 406.

<sup>۱۷</sup> مثلاً ن ک:

J. Perrot 1966. Le gisement Natufien de Mallaha (Eynan), Israel. *L'Anthropologie* 70: 437-484; D. A. E. Garrod and D. M. A. Bate 1937. *The Stone Age of Mt. Carmel: Excavations at the Wadi el-Mughara*. Vol. I. Oxford; M. van Loon. 1968. *op. cit.*

<sup>18</sup> K. V. Flannery, ed. 1970. *Preliminary Archaeological Investigations in the Valley of Oaxaca, Mexico, 1966-1969*. Ann Arbor: Museum of Anthropology of the University of Michigan.

<sup>19</sup> J. Oates 1969. Chogha Mami, 1967-68: A Preliminary Report. *Iraq* 31: 115-152.

<sup>20</sup> M. L. Fowler 1969. A Pre-Classic Water Distribution System in Amalucan, Mexico. *Archaeology* 22: 208-215; J. A. Neely 1967. Organización hidráulica y sistemas de irrigación prehistóricos en el Valle de Oaxaca. *Bolletino Instituto Nacional de Anthropologie e Historie* 27: 15-17; J. A. Neely 1970. Terrace and Water Control System in the Valley of Oaxaca Region: A Preliminary Report. In K. V. Flannery, ed. 1970. *op. cit.* pp. 83-86.

<sup>21</sup> A. V. Kirkby 1970. *Modern and Prehistoric Land and Water Use in the Valley of Oaxaca, Mexico*. Unpublished Doctoral Dissertation, John Hopkins University.

<sup>22</sup> P. C. Mangelsdorf, R. S. MacNeish, and W. C. Galian 1967. Prehistoric Wild and Cultivated Maize. In D. S. Byers, ed. *Prehistory of the Tehuacán Valley*. Vol. I. Austin.

<sup>23</sup> D. Zohary 1969. The Progenitors of Wheat and Barley in Relation to Domestication and Agricultural Dispersal in the Old World. In P. J. Ucko and G. W. Dimbleby, eds. *The Domestication and Exploitation of Plants and Animals*. London, p. 56.

<sup>24</sup> J. R. Harlan 1967. A Wild Wheat Harvest in Turkey. *Archaeology* 20(3): 197-201.

<sup>25</sup> A. V. Kirkby 1970. *op. cit.*

ذرت آن زمان از نظر اندازه یک پنجم ذرت‌های امروزی بود.

<sup>26</sup> H. Stubbe 1959. Considerations on the Genetical and Evolutionary Aspects of Some Mutants of Hordeum, Glycine, Lycopersicon, and Antirrhinum. *Cold Spring Harbor Symposium on Quantitative Biology* 24: 31-40; H. Helbaek 1960. Ecological Effects of Irrigation in Ancient Mesopotamia. *Iraq* 22: 186-196.

<sup>27</sup> D. Zohary. 1969 *op. cit.* , p. 63.

<sup>28</sup> P. C. Mangelsdorf, R. S. MacNeish, and W. C. Galiant 1967. *op. cit.* . به همراه کتابنامه .

<sup>29</sup> K. V. Flannery 1969. Origins and Ecological Effects of Early Domestication in Iran and the Near East. In P. J. Ucko and G. W. Dimbleby, eds. *The Domestication and Exploitation of Plants and Animals*. London, p. 81.

<sup>30</sup> R. I. Ford 1968. *An Ecological Analysis Involving the Population of San Juan Pueblo, New Mexico*. Unpublished Doctoral Dissertation, The University of Michigan.

<sup>31</sup> K. V. Flannery, ed. 1970. *op. cit.*

<sup>32</sup> K. Kenyon. 1967. Jericho. *Archaeology* 20: 268-275; I. W. Cornwall 1956. The Pre-Pottery Neolithic Burials, Jericho. *Palestine Exploration Quarterly* 88: 110-124.

<sup>33</sup> cf. J. Perrot 1966. *op. cit.* ; R. Pina Chán 1955. *Las Culturas Preclásicas de la Cuenca de México*. Mexico city; I. W. Cornwall 1956. *op. cit.*

<sup>34</sup> R. Naroll 1962. Floor Area and Settlement Population. *American Antiquity* 27(4): 587-589.

<sup>35</sup> S. F. Cook and R. F. Heizer 1968. Relationship Among Houses, Settlement Areas, and Population in Aboriginal California. In K. C. Chang, ed. *Settlement Archaeology*. Palo Alto, pp. 79-116.

<sup>36</sup> M. C. Robbins 1966. House Types and Settlement Patterns: An Application of Ethnology to Archaeological Interpretation. *Minnesota Archaeologist* 28(1): 3-26.

<sup>37</sup> J. W. M. Whiting and B. Ayres 1968. Inferences from the Shape of Dwelling. In K. C. Chang, ed. *op. cit.*

<sup>38</sup> R. Naroll 1962. *op. cit.*

<sup>39</sup> M. C. Robbins 1966. *op. cit.* ; J. W. M. Whiting and B. Ayers 1968. *op. cit.*

<sup>40</sup> M. C. Robbins 1966. *op. cit.*

<sup>41</sup> M. C. Robbins 1966. *op. cit.* (به نقل قول از ر. آشپر (گفت و گوی خصوصی).

<sup>42</sup> D. Fraser 1968. *Village Planning in the Primitive World*. New York. Figs. 47-54; A. Rapoport 1969. *House Forms and Culture*. Englewood Cliffs, pp. 56-57.

- <sup>43</sup> P. Bohannan 1954. *Tiv Farm and Settlement*. London.
- <sup>44</sup> P. Bohannan 1954. *op. cit.*, p. 4.
- <sup>45</sup> P. Bohannan 1954. *op. cit.*, p. 3.
- <sup>46</sup> R. Naroll 1962. *op. cit.*
- <sup>47</sup> D. Fraser 1968. *op. cit.*, Figs. 52-4.
- <sup>48</sup> P. Bohannan 1954. *op. cit.*, p. 3.
- <sup>49</sup> D. Fraser 1968. *op. cit.*, Fig. 52.
- <sup>50</sup> P. Bohannan 1954. *op. cit.*, p. 30.
- <sup>51</sup> D. Fraser 1968. *op. cit.*, Fig. 50.
- <sup>52</sup> P. Bohannan 1954. *op. cit.*, p. 23.
- <sup>53</sup> R. J. Braidwood 1960. Seeking the World's First Farmers in Persian Kurdistan: A Full-Scale Investigation of Prehistoric Sites Near Kermanshah. *Illustrated London News* October 22, pp. 695-697; R. L. Solecki 1964. Zawi Chemi Shanidar: A Post-Pleistocene Village Site in Northern Iraq. *Reports on the VIth International Congress on the Quaternary* 4: 405-412.
- <sup>54</sup> J. Perrot 1966. *op. cit.*
- <sup>55</sup> M. Stekelis and T. Yizraely 1963. Excavations at Nahal Oren: Preliminary Report. *Israel Exploration Journal* 13(1): 1-12.
- <sup>56</sup> D. Kirkbride 1966. Five Seasons at the Pre-Pottery Neolithic Village of Beidha in Jordan. *Palestine Exploration Quarterly* 98(1): 8-61; *idem.* 1967. Beidha 1965: An Interim Report. *Palestine Exploration Quarterly* 99: 5-13; *idem.* 1968. Beidha 1967: An Interim Report. *Palestine Exploration Quarterly* 100: 91-96.
- <sup>57</sup> D. Kirkbride 1968. *op. cit.*
- <sup>58</sup> M. van Loon 1968. *op. cit.*
- <sup>59</sup> R. S. MacNeish 1973. Excavations at Site Ts-381. In *Prehistory of the Tebucán Valley*. Austin.
- <sup>60</sup> J. Woodburn 1972. Ecology, Nomadic Movement and the Composition of the Local Group among Hunters and Gatherers: An East African Example and its Implications. In Ucko, Tringham, and Dimpleby, eds. 1972. *op. cit.*, pp. 193-206.
- <sup>61</sup> L. K. Marshall 1965. The !Kung Bushmen of the Kalahari Desert. In *Peoples of Africa*. J. Gibbs, ed. New York.
- <sup>62</sup> R. Blanton 1968. *Prehispanic Settlement Patterns of the Ixtapalapa Peninsula, Valley of Mexico*. Doctoral Dissertation, The University of Michigan.
- <sup>63</sup> W. T. Sanders 1956. The Central Mexican Symbiotic Region: A Study in Prehistoric Settlement Patterns. In Willey, G. R., ed. *Prehistoric Settlement Patterns in the New World*. Viking Fund Publications in Anthropology 23, p. 117.
- <sup>64</sup> R. Blanton 1968. *op. cit.*

<sup>65</sup> R. S. MacNeish 1976. *Prehistoric Settlement Patterns in the Tehuacán Valley*. Austin; *idem* 1969. Comments at Symposium *The Origins of the Village* held at the Annual Meeting of Society of American Archaeology, Milwaukee, May 1969.

<sup>66</sup> R. Millon 1967. Teotihuacán. *Scientific American* 216(6): 38-48; *idem* 1970. گفت و گوی خصوصی. *Idem* 1964. Teotihuacán. *Interim Topographic and Archaeological Report*, نقشه شماره یک.

<sup>67</sup> J. Oates 1969. *op. cit.* (no. 19).

<sup>68</sup> E. R. Service 1962. *Primitive Social Organization*. New York, فصل چهار.

<sup>69</sup> O. Schmeider 1930. The Settlement of the Tzapotec and Mije Indians, State of Oaxaca. *University of California Publications in Geography* 4. Berkeley.

<sup>70</sup> O. Schmeider 1930. *op. cit.*, p. 15.

<sup>71</sup> A. Ortiz 1969. *The Tewa World*. Chicago; R. I. Ford 1968. *op. cit.*

<sup>72</sup> M. D. Coe 1965. *The Jaguar's Children: Pre-Classic Central Mexico*. New York. Figs. 161-169.

<sup>73</sup> R. J. Braidwood and B. Howe 1960. *Prehistoric Investigations in Iraqi Kurdistan*. Chicago.

<sup>74</sup> R. J. Braidwood, L. Braidwood, J. G. Smith, and C. Leslie 1952. Matarrah: A Southern Variant of Hassunan Assemblage, Excavated in 1948. *Journal of Near Eastern Studies* 2: 1-75.

<sup>75</sup> F. Schwerdfeger 1972. Urban Settlement Pattern in Northern Nigeria (Hausaland). In Ucko, Wrangham, and Dimpleby, eds. 1972. *op. cit.*, p. 553.

<sup>76</sup> گفت و گوی خصوصی با نگارنده.

<sup>77</sup> A. Forge 1972. Normative Factors in the Settlement Size of Neolithic Cultivators (New Guinea). In Ucko, Wrangham, and Dimpleby, eds. *op. cit.*, p. 369.

<sup>78</sup> C. Lévi-Strauss 1970. *Structural Anthropology*. New York.

<sup>79</sup> M. C. Winter 1970. Excavations at Tierras Largas (Atzompa, Oaxaca): A Preliminary Report. In K. V. Flannery, ed. *op. cit.*, pp. 61-69.

<sup>80</sup> K. V. Flannery, ed. 1970. *op. cit.*, pp. 38-58.

<sup>81</sup> E. Z. Vogt 1969. *Zinacantan: A Maya Community in the Highlands of Chiapas*. Cambridge, Massachusetts, p. 83.

<sup>82</sup> M. D. Coe 1967. *Map of San Lorenzo, an Olmec Site in Veracruz, Mexico*. New Haven.

<sup>83</sup> J. Aufdermauer 1970. Excavaciones en dos sitios preclásicos de Moyotzingo, Puebla. *Comunicaciones, Fundación Alemana para la Investigación Científica* 1: 9-24.

در محوطه باستانی سان فرانسیسکو آکاتیک نیز که در همان حوالی قرار دارد اما کمی جدیدتر است خانه هایی با انبارکهای زیرزمینی به چشم می خورد. ن ک:

H. Walter 1970. Informe Preliminar Sobre una Excavación realizada en el Sitio Preclásico de San Francisco

Acatepec, Puebla. *Comunicaciones, Fundación Alemana para la Investigación Científica* 1: 25-36.

<sup>84</sup> O. Schmeider 1930. *op. cit.*

<sup>85</sup> O. Schmeider 1930. *op. cit.*, p. 76.

<sup>86</sup> O. Schmeider 1930. *op. cit.*, p. 77.

<sup>87</sup> R. L. Carneiro 1961. Slash-and-burn Cultivation Among the Kuikuru and its Implications for Cultural Development in the Amazon Basin. *Anthropologica* 2:

<sup>88</sup> M. D. Sahlins 1972. *Stone Age Economics*. Chicago.

<sup>89</sup> P. Bohannan 1954. *op. cit.*, p. 15.

<sup>90</sup> D. Oliver 1955. *A Solomon Island Society*. Cambridge, MA; M. D. Sahlins 1968. *Tribesmen*. Englewood Cliffs; M. Reay 1959. *The Kuma: Freedom and Conformity in the New Guinea Highlands*. Melbourne.

<sup>91</sup> E. R. Service 1962. *op. cit.* فصل پنج.

<sup>92</sup> K. Kenyon 1967. *op. cit.*

<sup>93</sup> J. Oates 1969. *op. cit.*; F. El-Wailly and B. Abu al-Soof 1956. The Excavations at Tell es-Sawwan: First Preliminary Report. *Sumer* 21/1-2: 17-32.

<sup>94</sup> D. M. Varner, R. Drennan, L. C. Kuttruff, and S. Plog n.d., Unpublished Settlement Pattern Data from the Valley of Oaxaca, Mexico Collected in 1970.

<sup>95</sup> A. P. Vayda 1961. Expansion and Warfare among Swidden Agriculturalists. *American Anthropologist* 63: 346-358.

<sup>96</sup> M. D. Sahlins 1961. The Segmentary Lineage: An Organization of Predatory Expansion. *American Anthropologist* 63: 322-345.

<sup>97</sup> M. D. Sahlins 1961. *ibid.*, p. 341.

<sup>98</sup> نسخه‌ی مقدماتی این مقاله از انتقادات سازنده ریچارد فورد، ریچارد مک‌نیش، جوآن آتس، مارشال سلینز، و مارکوس وینتر بهره فراوان برد. نیازی به گفتن نیستند که آنان با هر آنچه من در این مقاله اظهار داشتم موافقت ندارند. با این حال از پیشنهادها و اصلاحات فراوانشان سپاسگزارم. بیشتر مطالعاتی که ما در آمریکای مرکزی انجام دادیم (از جمله کاوش در تی یراس لارگاس و سن خوزه موکوته) به کمک بودجه‌ی پژوهشی بنیاد پژوهشهای علمی آمریکا میسر شد.